بيان چند حقيقت

**(ردی بر تحريفاتی از اهل تصوف)**

**مؤلف:**

**احمد فرهادی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | بیان چند حقیقت (ردی بر تحريفاتی از اهل تصوف) |
| **نویسنده:**  | احمد فرهادی |
| **موضوع:** | عقاید (کلام)- بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | خرداد (جوزا) 1396 هـ.ش - رمضان 1438 هـ.ق |
| **منبع:**  | سایت تمکین tammkeen.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.****www.qalamlib.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@qalamlib.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.qalamlib.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |
| **محتوای ​این کتاب لزوما بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم​ ​نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه ​نویسنده آن است.** |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc485639382)

[مقدمه 1](#_Toc485639383)

[موضوع اول: استمداد از ارواح انبیا و اولیا 11](#_Toc485639384)

[متن برگه 11](#_Toc485639385)

[جواب 11](#_Toc485639386)

[موضوع دوم: شنیدن مردگان 27](#_Toc485639387)

[متن برگه 27](#_Toc485639388)

[جواب 28](#_Toc485639389)

[اما دو حدیثی که در این مورد اشاره شد 28](#_Toc485639390)

[آیا مردگان می‌شنوند؟ 30](#_Toc485639391)

[اما تفسیر این حدیث 33](#_Toc485639392)

[نتیجتاً 38](#_Toc485639393)

[شبهه‌‌ای دیگر 41](#_Toc485639394)

[شبهه‌‌ای دیگر 41](#_Toc485639395)

[شبهه‌‌ای دیگر 42](#_Toc485639396)

[شبهه‌‌ی بعدی 42](#_Toc485639397)

[موضوع سوم: جواز سوگند به غیر خدا! 47](#_Toc485639398)

[متن برگه 47](#_Toc485639399)

[جواب 48](#_Toc485639400)

[اما آیا ما می‌‌توانیم به غیر الله سوگند بخوریم؟ 49](#_Toc485639401)

[اما حدیث دوم 51](#_Toc485639402)

[اما در کل می‌‌گوییم که 51](#_Toc485639403)

[موضوع چهارم: جواز تبرک جستن از قبور و اماکن 53](#_Toc485639404)

[متن برگه 53](#_Toc485639405)

[جواب 54](#_Toc485639406)

[اما رد شبهات وارده 61](#_Toc485639407)

[موضوع پنجم: اهدای ثواب فاتحه و قرائت قرآن 63](#_Toc485639408)

[متن برگه 63](#_Toc485639409)

[جواب 63](#_Toc485639410)

[الف) مذهب امام شافعی 66](#_Toc485639411)

[ب) مذهب امام ابوحنیفه 66](#_Toc485639412)

[ج) مذهب امام احمد 66](#_Toc485639413)

[د) مذهب امام مالک 67](#_Toc485639414)

[و اما رأی مفسران بزرگ اهل سنت در این مورد 67](#_Toc485639415)

[کلام آخر 69](#_Toc485639416)

[منابع 71](#_Toc485639417)

مقدمه

إن الحمدَ لله نحمدُه ونستعينُه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمـالنا، من يـهده اللهُ فلا مُضل له، ومن يُضلل فلا هادي له.

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله وحبيبه وخليله الـهادي الى صراط المستقيم والداعي الى دين القويم، صلوات الله وسلامه عليه وعلى سائر النبيين وعلى آلهم وسائر الصالحين وتابعيهم بإحسان إلى يوم الدين.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ١٠٢﴾ [آل عمران: 102].

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا١﴾ [النساء: 1].

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا٧١﴾ [الأحزاب: 70-71].

أمّا بعد: «فإن أصدقَ الحديثِ كتابُ الله، وخير الهدي هديُ محمد ج، وشرَّ الأمور محدثاتها، وكل محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة، وكل ضلالة في النار».

«اللهم ربَّ جبريل وميكائيل وإسرافيل، فاطر السماوات والأرض، عالِمَ الغيب والشهادة، أنت تحكمُ بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، اهدنا لـما اختُلف فيه من الحقِّ بإذنك، إنك تهدي من تشاء إلى صراطٍ مستقيم».

همانا خداوند قادر کریم، انسان را از نطفه‌‌ای بی‌‌ارزش خلق کرد و خلقتش را متناسب و کامل گردانید و او را در بهترین صورت آفرید، سپس او را کرامت و شرافتی لایتناهی بخشید و طبیعت اطرافش را مسخر او گردانید، تا انسان بتواند آنچه را که به عنوان نیاز در درون او به ودیعت گذاشته شده بود، از ماورای خود ارضا نماید و برطرف کند. بدین وصف خداوند ﻷ نعمت‌های فراوانی را چه در درون خود انسان و چه در اطرافش به او داد، تا زندگی دنیایی برایش آسان و دستیابی به آنچه که لازمه این زندگی است، برای او میسر و ممکن باشد. نعمت‌ها و موهبت‌های الهی در صورت‌ها و طرح‌ها و رنگ‌های متفاوتی برای انسان جلوه می‌‌نمایند و انسان نیز در راستای اهدافی که در سر دارد، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف از هر کدام از این موهبت‌ها بهره می‌‌برد.

اما به ‌‌راستی نفیس‌‌ترین و عزیزترین نعمتی که خداوند ﻷ به انسان داده است، همانا نعمت هدایت او به راهی است که مورد رضایت خداوند ﻷ می‌‌باشد. هدایت بشر مهمترین عامل پیش‌‌برنده او در راهی است که منتهی به سعادت و خوشبختی انسان می‌‌شود و مکمل اصلی و جای‌‌دهنده مهمی برای تمام صفت‌ها و حالت‌های انسان در سلوک الی الله است. خداوند ﻷ هم همین را از بشر خواسته که راه هدایتی را که خود به انسان آموخته، بر خود نبندد و از رهنمون‌های الهی کمال بهره را ببرد و تحت آموزه‌‌های وحی خدای قهار طی طریق نماید. نیز معلوم همگان است که این طریق که منتهی به رضایت خداوند ﻷ است، و تنها با پیروی از پیامبران فرستاده شده، تحصیل می‌‌شود، همان راه عبادت است که هدف اصلی خلقت است:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ٥٦﴾ [الذاریات: 56].

«من جن‌‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌‌ام».

اما....

به راستی انسان در ادای وظیفه‌‌ای که خداوند ﻷ به او محول کرده است - و طبیعتاً از آنجا که کوه‌‌ها و آسمان‌ها از حمل این امانت ناتوانند، این وظیفه سخت و سنگین است - بسیار قصور و کم‌‌کاری می‌‌کند و همانا او ظالم و کفّار (ناسپاس) است. عامل این قصور هم استغنایی است که انسان در خود سراغ دارد. چون هرگاه انسان استغنا یابد، طغیان می‌‌کند: ﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ٧﴾ [العلق: 6-7]. و امانت الهی را وا می‌‌گذارد و مشغول دنیا می‌‌شود و چه بسا در راه دستیابی به متاع قلیل دنیوی، دین را عاملی بازدارنده بداند و بخواهد سد و مانع دین را از سر راه شهوت‌‌طلبی و دنیا‌‌خواهی خود بردارد. برای این کار با استفاده از کید ضعیف شیاطین، دست به انواع ابزار و وسایل می‌‌یازد و راه‌های فراوانی را می‌‌پیماید، تا بلکه بتواند این جناح بعوضه را در آغوش کشد و کامی از او بگیرد. در این راستا گاه دام شهوات را می‌‌گستراند و گاه سم شبهات را می‌‌پاشد. گاه از ابزار مادی استفاده می‌‌کند، گاه از فشارهای روحی بهره می‌‌برد، گاه برای برداشتن دین، از مطامع دنیوی و مفاسد اخلاقی و فحشا استفاده می‌‌کند و گاه برای مبارزه با دین، از خودِ دین استفاده می‌‌نماید و به گمان خویش، به بهانۀ جانبداری از دین، دین خدای منان را نابود می‌‌کند. گویا می‌‌خواهد با شرک و بدعت، ایمان را تور کند و با اثاره ضلالت، هدایت را بر کرسی بنشاند.

بدینسان انسان در ورطه‌‌ی دین ستیزی می‌‌افتد و می‌‌خواهد دین را حذف کند. اما خداوند ﻷ خود حفاظت از دین را تکفل کرده است و بنا بر سنت ثابت و لایزالش این اجازه را نمی‌‌دهد که دین پایمال شود و هرچند انسانِ بی‌‌دین نخواهد، ولی خداوند ﻷ دین را کامل می‌‌کند و بر اریکه قدرت می‌‌نشاند:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ٩﴾ [الصف: 9].

«خدا است که پیامبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین فرستاده است تا این آئین را بر همه‌‌ی آئین‌‌های دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».

امروزه نیز می‌بینیم که انسان حب دنیا و دنیاطلبی را بر آخرت برگزیده و دین را ترک کرده و دنیا را چسبیده است. همانطور که پیامبر ج می‌فرماید:«يُوشِكُ الْأُمَمُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا»، فَقَالَ قَائِلٌ: وَمِنْ قِلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ، وَلَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمُ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ، وَلَيَقْذِفَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ»، فَقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ الدُّنْيَا، وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ». [سنن أبوداود و مسند أحمد، آلبانی گوید: صحیح است]

«همانا نزدیک است همانگونه که گرسنگان بر ظرف غذا هجوم می‌‌برند، امت‌های دیگر بر شما هجوم آورند. گفتند: آیا این بدان خاطر است که تعداد ما کم است؟ فرمود: بلکه شما آن روز زیادید، اما همانند کفِ روی آب بی‌‌تأثیر هستید. همانا خداوند هیبت شما را از دل دشمنانتان بیرون می‌‌آورد و در درونتان وهن قرارمی‌‌دهد. گفتند:‌ وهن چیست؟ فرمود: دنیادوستی و ترس از مرگ».

هر از چند گاهی شاهدیم که کسانی - عامدانه یا جاهلانه - سبب انتشار افکار شرک‌‌آلود و مناقض دین می‌‌شوند و کلماتی را به گمان خود به نام دین و در مقام حب رسول الله ج پخش می‌‌کنند که اسلام از آن‌ها برئ است، همانگونه که گرگ از خون یوسف÷ برئ بود. انتشار این مباحث براستی نشان‌‌دهنده‌‌ی این واقعیت دردآور است که امت اسلامی مدت‌هاست دست از ارزش‌‌ها و اصول و ارکانش برداشته و از آن‌ها بی‌‌آگاه است و به منتهی درجه‌‌ی جاهلیت خود رسیده و حقیقتاً از مفهوم اصلی دین دور گشته است. بگونه‌‌ای که دین را در وادی‌‌های دوردست بجای گذاشته و با سرگشتگی فراوان در تیه ضلالت راه هدایت می‌‌جوید. به راستی که سر نخ را گم کرده است. این وضعیت به همان اندازه که برای مسلمین و آگاهان تلخ و جانکاه است، برای دشمنان آنان خوشایند است و با طیب خاطر در اطراف گود به تماشای افول هیکل اسلامی می‌‌نشینند و مسلماً در این میان بیکار نمی‌‌نشینند و سرمایه‌‌ها صرف می‌‌کنند و وقت‌ها می‌‌گذارند تا چاشنی این واقعه را بیشتر کنند و مسلمانان را بیشتر از دینِ اصلی دور و به جاهلیت دلخواه خود، نزدیک کنند.

 اما در مقابل این گروه نیز همیشه عده‌‌ای مسلمان فهیم وجود خواهند داشت که دفاع از دین را وظیفه اصلی خود می‌‌دانند و از جان و مال خود گذشته و وقت خود را صرف می‌‌نمایند، تا رضایت خداوند ﻷ را نصیب خود و کید دشمنان را خنثی کنند. همانگونه که پیامبر اسلام ج در احادیث متعددی بر وجود این طائفه و پیروز بودن آن‌ها تاکید دارند.

اما خوانندگان محترم بدانند که در اطراف ما هم از هر دو طایفه‌‌ی فوق یافت می‌‌شود و متأسفانه مدتی است که در این زمینه، برگه‌‌ای در راستای به اثبات رساندن چند نکته که بنابر ظن نویسنده‌‌ی آن محل اختلاف مسلمین است، چاپ و توزیع گشته است. گویا که نویسنده نظر ترجیحی خود را بنام عقیده اهل سنت و جماعت، مختصر و فقط با آوردن چند دلیل بیان داشته و اظهار نموده که این ادله را از منابعی که معرفی نموده، یافته است هرچند که اینگونه نیست، بلکه در این منابع همه‏ی این دلایل وجود ندارند و بلکه دلایلی علیه این مزعومات یافته می‌‌شود. هرچند که اگر این ادله هم وجود داشت، نویسنده فقط ادله خالی و خام- آن هم نه بصورت کامل بلکه فقط ادله‌‌ی مؤید نظر خود- را بدون هیچگونه شرح و بسط و بدون آوردن نظرات علما (اطراف ادله) آورده و هیچگونه استقرائی در آن دیده نمی‌‌شود و بررسی قرائن ادله‌‌ مانند حکم و ترجیح و نسخ و...(اصول فقه) در آن موجود نیست. در کل، متأسفانه فضای مقاله مذکور تحقیقی نبوده و خالی از روح علمی است و بلکه بیشتر جنبه‌‌ای جانبدارانه و برانگیزاننده‏ی احساسات و اختلافات و یادآوری بیشتر مشکلات نهادینه شده در مردم، از آن برداشت می‌‌شود.

این برگه شامل پنج مسأله از مسایل عقیده اسلامی است که- برخلاف ظن نویسنده- مورد اتفاق علمای مسلمین است و در اعصار و امصار مختلف علمای تمام علوم اسلامی درباره‌‌ی این موارد نظر واحدی داشته‌‌اند و اصولاً عالمی به عنوان عالم اسلامی شناخته نمی‌‌شود که درباره این مسایل نظری اینگونه داشته باشد و در خلاف این صورت آن فرد گمراه یا مبتدع به حساب می‌آید. این پنج نکته عبارتند از:

* استمداد از ارواح انبیاء و اولیاء؛
* شنیدن مردگان؛
* جواز سوگند به غیر خدا؛
* جواز تبرک جستن از اماکن متبرکه و قبور به تبع صحابه و امامان؛
* اهدای ثواب فاتحه و قرائت قرآن؛

علمای دین از سلف صالح گرفته تا به خلف زمان ما درباره این نکات به کرات سخن گفته‌‌اند و این مسائل را بارها در برابر تشعشعات وحی الهی و سنت نبوی قرار داده و سنجیده‌‌اند و حکم این مسایل را مشخص کرده‌‌اند اما این بار نیز همانند دفعات قبل نویسنده مانند نویسندگان پیشین، با این شبهات شاید منظوری غیرخدایی دارد و می‌‌خواهد مسلمین را گمراه کند. اما این را بداند که مسلمین تا آن گاه که تبعیت از قرآن و سنت را وظیفه خود می‌‌دانند و احکام را از علمای دین بنا بر ادله‏ی اسلامی قبول می‌‌کنند، دشمنان نمی‌‌توانند-کما اینکه تا حالا نتوانسته‌‌اند- آن‌ها را از راه راست دور نمایند و بلکه آن‌ها را آگاه‌‌تر به مکر شیطان می‌‌کنند؛ اما اگر نویسنده منظوری خدایی دارد، بداند که رأی او اصابت نکرده و قطعاً خود را گمراه کرده و هرچند خواسته خدمتی به اسلام نماید بالعکس کمر همت به خدمت کفر و کفار گماشته و سعی در اضلال مسلمین نموده است؛ پس اگر نیتِ راضی نمودن خداوند ﻷ را دارد، بهتر است هر چه زودتر از عقاید خود توبه نماید و به جاده‎ی مستقیم اسلام برگردد که خداوند ﻷ توبه‌‌کاران را بسیار دوست دارد و دعای توبه‌‌کاران را سریع اجابت می‌‌کند، اما اگر در این راستا ادله می‌‌طلبد، بداند که همانا کسانی هستند، که حق را شناخته و بدان مشغولند و آن را تبیین می‌کنند و دوستدار حق‌‌اند و در راه آن از سرزنش، سرزنش‌‌کاران نمی‌هراسند و حق را برایش روشن می‌‌کنند.

ما نیزدر راستای تبعیت از حق بر آن شدیم که به منظور نصیحت عام مسلمانان و همچنین تذکر و یادآوری برادرانمان و بازگشت به آیین پاکمان، دست به قلم بریم و صفحات کتب ائمه را که چراغی بر طریق حق می‌‌باشد، ورق زده و دین حنیف را به خود و دیگران بشناسانیم. به هر حال حق واضح است و کافی است که اهل آن، بدان عمل کنند و دست از هوا و هوس و رأی شخصی خود و تحجر مذهبی بردارند و به اصل دین که عبارت است از کلام خداوند ﻷ و رسول او ج چنگ زنند که همان مایه‌‌ی حیات است. این را نیز بدانیم که دین، کامل و تمام شده است و به صراحت قرآن می‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُم﴾ [المائدة: 3].

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم».

پس دین کامل شده و هیچ احتیاجی به اضافه کردن مسائل بدعی و شرکی ندارد و همانطور که امام مالک / می‌فرماید: «آخرِ این امت اصلاح نمی‌‌شود إلا به تبعیت و پیروی از آنچه اولِ این امت بدان اصلاح شد (قرآن و سنت رسول الله ج)». حال که چنین است، بیاییم راه و روش پیامبر ج محبوب را صادقانه و بدون کم و زیاد بگیریم و اباطیل و خرافات وارده را از آن پاک نمایم و در این مسیر نیز تنها به نصرت و یاری پروردگار امیدوار باشیم که خداوند ﻷ می‌‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: 71].

«و هرکس از خدا و پیامبرش فرمانبرداری کند، قطعا به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌‌یابد».

تذکر این اصل ثابت نیز ضروریست که، بشارت الهی شامل کسانی می‌‌شود که بدون تحجر و تعصب، اقوال و آرای مسلمانان را نیز گوش داده و بعد از سماع و شنیدن، بهترین رأی اسلامی را که علما بر رجحان آن تأکید دارند و آن را قرآنی می‌‌دانند، تبعیت و پیروی نموده و با جان و دل پذیرا باشند. خداوند ﻷ نیز تنها اینان را فهیم و صاحب عقل و هدایت‌یافته می‌‌شمارد:

﴿وَٱلَّذِينَ ٱجۡتَنَبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعۡبُدُوهَا وَأَنَابُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰۚ فَبَشِّرۡ عِبَادِ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ١٨﴾ [الزمر: 17-18].

«کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌‌گزینند و با (توبه) به‌سویخدا باز می‌‌گردند، ایشان را (به اجر و پاداش بزرگ خداوندی) مژده باد، پس مژده بده به بندگانم\* آن کسانی که به همه‌‌ی سخنان گوش فرا می‌‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌‌کنند، آنان کسانی‌‌اند که خدا هدایتشان بخشیده‌‌است و ایشان واقعاً خردمند‌‌اند».

امام علیس در این زمینه کلام مبارکی دارد که برگرفته از همین آیه‎ی الهی است: «لا تنظر إلى من قال، بل اُنظر إلى ما قال». «به کلام و مطلب گفته شده بنگرید نه به گوینده‎ی آن» یعنی اگر کلام و گفته‌‌ای حق بود و مخالف کلام خداوند ﻷ و رسولش ج نبود، آن را قبول کنید، از هر کس که باشد و با تعصب فرقه‌‌ای بدان منگرید، چرا که این روش مخالف راه و روش رسول‌الله ج است.

همانا کفر امت واحدی است که می‌‌خواهد اسلام و مسلمانان را متفرق سازد و پس از آن، آنان را به خاک و خون کشد، و پله‌‌های رسیدن به عرشش را از اجساد ابریاء و بی‌‌گناهان بسازد. اما خداوند ﻷ یاور و نصیر مؤمنان است، کسانی که گوش‌هایشان فقط توان شنیدن آیات خداوند و کلام رسول‌الله ج را دارند. زبان‌هایشان ذکر خداوند ﻷ را تلاوت می‌‌نماید و چشم‌هایشان پیرو حق است که منبع و مرجع آن را تنها از خداوند ﻷ و پیامبرش ج می‎طلبند. در نهایت بیایید به دینمان رجوع کنیم و اعمال و عباداتمان را با طریق کتاب و سنت تطبیق دهیم، و بدین وسیله دنیای کم ارزش را مزرعه آخرت ابدی نماییم، بدین وسیله سعادت دنیوی و اُخروی را کسب کرده و شقاوت کفر، شرک، فسق، بت‌‌پرستی را به قعر جهنم و اسفل السافلین هدایت سازیم.

حال از برادران مسلمانم استدعا دارم که با دلی لبریز از ایمان و تعهد و قلبی خالی از کدورت و معصیت به مطالب آتی توجه فرمایند و هر کدام از آن که موافق راه و روش خداوند ﻷ و رسول محبوب او ج بود، تسلیمش گشته و از تبعیت هوا و آرزوهای نفسانی و فرقه‌‌ای و... دست کشیده تا إن‌‌شاءالله مشمول بشارت و مژده‎ی الهی شده و از قهر و غضب او، در آن روزی که همه کارها به دست اوست و غیر از او ساکت و صامت است، در امان باشند. اُسلوب و روش ما در این رساله بدین شکل خواهد بود که ابتدا متن مورد بحث در (برگه مزعوم) را عیناً بیان کرده و پس از آن تعلیقات و تصحیحات مرتبط بدان را بدنبالش پیوست خواهیم نمود.

وصلى الله وسلم على نبینا محمد وعلى آله وصحبه أجمعین.

احمد فرهادی

بهار 89

موضوع اول:
استمداد از ارواح انبیا و اولیا

متن برگه

**1ـ استمداد از ارواح أنبیا و اولیا جایز است؛ زیرا:**

الفـ پیامبر اکرم ج می‌‌فرماید: «إذا أضل أحدکم شیئا أو أراد أحدکم غوثاً وهو بأرض لیس بها أنيسٌ فلیقل: یا عباد الله أغیثوني، فلیقل: یا عباد الله، أغیثونی فإن لله ﻷ عباداً في الأرض لا تراهم». ترجمه: «هر گاه کسی از شما چیزی گم کرد یا فریادرسی خواست و او در جای خلوتی بود (کسی نبود) پس بگوید: ای بندگان (صالح خدا) به کمک من بیایید و دوبار این جمله را تکرار کند که همانا ارواح عباد صالح خداوند، در تمام این سرزمین حاضراند و شما آن‌ها را نمی‌‌بینید». [منابع 1ـ طبرانی (المعجم ‌‌الکبیر)، 1051 2ـ ابویعلی (5269)، 3ـ هیثمی در مجمع الزوائد (17105) 4 ـ ابن‌‌تیمیه و ابن قیم در الوابل الصیب من الکلم الطیب (ص119- 126)].

ب ـ پیامبر اکرم ج می‌‌فرماید: «إذا کنت لابد سائلا فاسأل الصالحین»، ترجمه: «هرگاه ناگزیر شدی کمک بطلبی، از صالحین کمک بطلب» منابع: [مسند امام احمد (334/4) ابو داود (1646) نسائی (2586)].

جواب

قبل از پرداختن به این موضوع نکته‌‌ای را متذکر شویم وآن این است که یقین داشته باشیم پیامبر ج راه عبادت را کاملاً واضح و روشن نموده و خداوند ﻷ کتاب را برای رهنمونی بندگانش در چگونگی انجام عبادت نازل نموده، پس شایسته است که هرگاه بحث از عبادتی شد، بدانیم که نصوص را از کجا و چگونه معرفی می‌‌نماییم. در مورد دلیل (الف) برگه مزعوم قبل از هر چیز باید گفت: منابع معرفی شده ایشان کذب محض است و در هیچ یک از این کتب چنین حدیثی را نیافتم. برای مثال، کتاب «الوابل الصیب من الکلم الطیب». «به تحقیق سید ابراهیم چاپ دار الحدیث» مبرا از این اباطیل بود. و این سخنان تماماً کذب و افترا بر پیامبر اکرم ج و أئمه أمت است([[1]](#footnote-1)). شاید اگر کتب أحادیث موضوع و ساختگی را هم جستجو می‌نمودم تلاشم بی‌‌فایده بود و آن را نمی‌یافتم. زیرا این سخنان اصولاً با قرآن و سنت در تضاد است؛ اما ناصحانه ومشفقانه به مؤلف متذکر می‌‌شوم که بهتان و نسبت دادن قول و سخنی کذب به دیگران جزء کبائر است، حال چه رسد به آنکه سخنی کذب را به پیامبر ج نسبت دهیم. در حالی که پیامبر ج می‌‌فرماید:

«من كذب عليَّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار». [صحیح بخاری 1209].

«هرکس سخن کذبی را عمداً به من نسبت دهد- بداند که- جایگاه خود را در آتش جهنم ساخته است».

و در رد این بند (الف) نکته اول آنکه بگویم این سخنان کذب محض و افترا به پیامبر اکرم ج است.

استمداد چیست؟ استمداد مشتق از مدد و یاری‌‌طلبی و فریادرسی است که دو صورت استغاثه و دعا را شامل می‌شود.

استغاثه: یعنی طلب کمک فوری در هنگام شدائد و سختیها. استغاثه از کسی که زنده است و قادر به انجام درخواست مستغاث است، جایز است؛ خداوند ﻷ می‌‌فرماید:

﴿وَدَخَلَ ٱلۡمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفۡلَةٖ مِّنۡ أَهۡلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيۡنِ يَقۡتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَٰذَا مِنۡ عَدُوِّهِۦۖ فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيۡهِۖ قَالَ هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّهُۥ عَدُوّٞ مُّضِلّٞ مُّبِينٞ١٥﴾ [القصص: 15].

«(موسی از قصر فرعون رهسپار کوچه و بازار شد) و بدون اینکه اهالی شهر مطلع شوند، وارد آنجا شد، در شهر دید که دو مرد می‌‌جنگند که یکی از قبیله او و دیگری از دشمنان او است، فردی که از قبیله‌‌ی او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی کمک خواست (و موسی کمکش کرد) و مشتی به او زد و او را کشت! موسی گفت: این از عمل شیطان بود (که مرا وسوسه کرد)، واقعاً او (شیطان) دشمن گمراه کننده آشکاری است».

اما اگر استغاثه از نفر غائب یا مرده باشد، یا از کسی درخواست داشته باشی که قدرت انجام آن فعل را ندارد، (مثلاً) از مرده‌‌ای بطلبی که از تو دفاع کند یا از نفر زنده یا مخاطب طلب کنی که باران بباراند، تمام این موارد شرک است و انسان را از اسلام خارج می‌‌گرداند، زیرا استغاثه تنها مختص خداوند ﻷ است و صرف این عبادت برای غیر خدا، سبب وارد شدن در دایره‎ی کفر و ارتداد می‌‌گردد.

دعا: به معنی دعوت و طلب کمک است، که این مورد به دلیل آنکه عبادت است، انجام آن برای غیرخدا، کفر است؛ زیرا خداوند ﻷ می‌‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ٦٠﴾ [غافر: 60]. «و پروردگار شما می‌‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم، کسانی که خود را بزرگتر از آن می‌‌دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت».

و نیز پیامبر ج می‌‌فرماید: «إن الدعاء هو العبادة». [(احمد4/267) ابن‌‌ماجه(2/1258)]. «به راستی دعا همان عبادت است».

اما **حدیث دوم**، استغاثه‌‌ای که نویسنده‎ی برگه‌‌ی مزعوم به آن اشاره داشته از نوع (فریادرسی و طلب کمک از مخلوقات در افعالی که قادر به یاریند) می‌‌باشد، لازم به ذکر است، نویسنده‌‌ی برگه در اینجا باز هم از صداقت بدور است، هرچند از حدیث صحیحی بهره برده است. جالب آن است که بدانید این حدیث در هر 3 منبع (احمد، نسائی، ابوداود) در باب (کتاب الزکاة) روایت شده است و تعجب است که حدیث استغاثه از صالحین چرا در باب (الزکاة) آورده شده است. مضاف بر این، نویسنده از اسلوب و سیستم قیچی کردن بهره برده است. یعنی أصل حدیث را تمام و کامل ذکر نکرده است. حال نویسنده قصد دارد با کلمه‌‌ای حق (حدیث صحیح) منظور و مراد باطل خویش (استغاثه از أنبیاء و أولیاء) را به اثبات برساند. اما اصل حدیث:

«عن الفراسي قال لرسول الله: أسأل يا رسول الله؟ قال: لا، إذا کنت لابد سائلا فاسأل الصالحين». «از فراسی روایت است که به رسول خدا ج فرمود: آیا از کسی طلب کمک کنم یا رسول الله؟ فرمود: خیر، اگر از کسی چیزی خواستی فقط از صالحان بخواه».

اما شرح حدیث، شرح سنن نسائی از شیخ سندی(1403). شیخ سندی می‌فرماید: قول (أسأل) تقدیر حرف استفهام برای این است که می‌‌خواهد بگوید: یا رسول الله، آیا از غیر خداوند می‌‌توان طلب مال (در صورت احتیاج) نمود؟ که در جواب پیامبر ج فرمود: می‌‌شود، اما اگر تنها از خداوند ﻷ بخواهی بهتر است و «فاسأل الصالحين» یعنی مال را از کسانی طلب کن که قادرند حاجت تو را برآورده نمایند. خوبترین مردمانند و سائلان را رد نمی‌‌کنند و با کمال میل عطا می‌‌کنند (یعنی چونکه آنان از حلال می‌‌خورند، کریم و رحیم هستند. پس در صورت احتیاج نزد آنان برو، و حاجت مالی و دنیای‌‌ات را طلب کن) [برای مطالعه و فهم بهتر نیز به «عون المعبود». شرح سنن ابی داود، 1403، مراجعه فرمایید].

پس این نوع طلب و کمک و یاری، نوعی گرفتن وام از مخلوقات بوده که هیچ مشکل شرعی ندارد و اگر فردی نیازمند، از کسی که زنده و قادر و در دسترس است، چیزی را طلب کند، امری طبیعی است و جای تعجب ندارد و این نوع استمداد با استمداد از مردگان در تضاد محض است و این دلیل و حدیث هیچ ربطی به استمداد از ارواح أنبیا و أولیا ندارد، و کلمه‌‌ای حق جهت به اثبات رساندن باطل است. جالب است بدانید نویسنده‌‌ی برگه‌‌ی مزعوم، در مقدمه‌‌اش آورده است که: «خواننده گرامی در این برگه عقیده أهل سنت و جماعت (مذهب چهار گانه) که تنها منتج به رضای حق تعالی و رستگاری دو عالم است و مأخوذ از بنیان‌‌گذاران عقیده همچون علامه‌‌ی دهر حضرت سعد تفتازانی می‌‌باشد، نه برداشتی عوام فریبانه از قرآن کریم و أحادیث شریف»!!!.

 در ابتدا چند آیه و حدیث را در مورد استمداد از غیر خدا بیان می‌‌نمائیم و سپس حکم استمداد از أنبیا و أولیا را که همانند ماه شب چهارده بر آسمان حقیقت می‌‌درخشد، اظهار می‌‌نمائیم.

1. غیر از خداوند هیچ کس را به فریاد نخوان:

﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٠٦﴾ [یونس: 106].

«وَلَا تَدۡعُ»: به فریاد نخوان و طلب نکن.

«مِن دُونِ ٱللَّهِ»: غیر از خداوند، تمام مخلوقات به عام، عاقل و غیر عاقل.

«مَا لَا يَنفَعُكَ»: زیرا اگر تو عبادتش کنی نفعی برایت ندارد.

«وَلَا يَضُرُّكَ»: و اگر او را ترک گویی برای تو ضرری نخواهد داشت. در این آیه خداوند، دعا کردن از غیرِ خدا را شرک اعلام می‌دارد، و چنین وصف می‌‌نماید که غیر از او هیچ کس در رساندن نفع و ضرر نقشی ندارد و انجام دادن آن و طلبکردنش از غیر خداوند شرک است، همانطور که در آخر آیه، خداوند ﻷ می‌‌فرمايد:

﴿فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [یونس: 106].

«اگر چنین کنی از ستمکاران و مشرکان خواهی شد».

و ظلم همان شرک است. همچنان که لقمان÷ فرزندش را نصیحت نمود و فرمود: ﴿وَإِذۡ قَالَ لُقۡمَٰنُ لِٱبۡنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ١٣﴾ [لقمان: 13]. «و (یادآور شو) زمانی را که لقمان به پسرش در حالی که او را پند می‌‌داد، گفت: پسر عزیزم ! (چیزی و کسی را) شریک خدا مکن، به راستی که شرک ستم بزرگی است».

وهم چنان خداوند ﻷ می‌‌فرماید: ﴿وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ [البقرة:254]. «و کافران ستمگرند».

1. اگر خداوندﻷ بخواهد به کسی ضرری برساند هیچ احدی غیر از او ﻷ نمی‌‌تواند این ضرر را از او دفع کند:

﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: 17].

«اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌‌تواند آن را بر طرف سازد».

ایـن آیـه، طلب از غیر از خـداوند را بــاطل می‌‌نماید. به طوری کـه خداوند ﻷ می‌‌فرماید اگر شخصی را دچار مرض، فقر، گرسنگی، و... نماید، هیچ کس غیر از او ﻷ قادر به دفع این ضرر نیست، تا از وی دعای طلب نمایی، حتی (أنبیا، أولیا، صالحین، شهدا و...) چرا که هیچ کدام از این افراد خدا نیستند و تنها الله خداست؛ و هیچ معبودی غیر از او حق نیست (لا إله إلا الله).

1. اما کسی که غیر از خداوند ﻷ را به فریاد می‌‌خواند، براستی که گمراه‎ترینِ مردم است و کسی در دنیا، گمراه‌‌تر از او یافته نمی‌‌شود.

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ٦﴾ [الأحقاف: 5-6].

«و چه کسی گمراه‌‌تر از آن است که غیر از خداوند را به فریاد می‌‌خواند. در حالی که تا روز قیامت جوابش را نخواهد داد. و اصلاً از دعایش غافل است. و هنگامی که مردم جمع شدند، دشمنانِ داعیان خواهند شد. و عبادت آن‌ها را انکار می‌‌کنند».

در این آیه خداوند ﻷ مدال گمراه‌‌ترین خلق را بهره و نصیب کسی می‌‌داند که از غیر خداوند طلب امداد و یاری نماید و چهار صفت را برای مدعوین (کسانی که از آنان طلب می‌‌شود) وصف می‌‌نماید:

1. ـ عدم استجابت تا روز قیامت.
2. ـ این که من دون الله (ملائکه، انبیا، اولیا، صالحین و...) هر چه که باشد از شنیدن و آگاهی بر دعای داعیان غافل است.
3. ـ اینان روز قیامت دشمنان داعیان از غیر خداوند می‌‌باشند.
4. ـ اینان روز قیامت این عبادات را انکار کرده و برائت و بی‎زاری خود را اعلام می‎دارند.

 این خبری است که خداوند، عالم الغیب و الشهاده از آینده و قیامت و باطل شدن أعمال مشرکان می‌‌دهد و ما نیز با ایمان کامل به آن تسلیم می‌‌شویم و می‌‌گوئیم: «آمنا بالله ولا إله إلا الله».

1. ﴿إِنَّمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡثَٰنٗا وَتَخۡلُقُونَ إِفۡكًاۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ١٧﴾ [العنکبوت: 17].

«شما غیر از خدا بت‌هایی را هم می‌‌پرستید (که آن‌ها را با دست خود می‌‌سازید) و دروغی را به هم می‌‌بافید (و می‌‌گویید: این‌ها معبودهای ما بوده و وسیله تقرب به خدایند) به راستی به جز خدا کسانی را که می‌‌پرستید که توانایی روزی رساندن به شما را ندارند، و روزی را از پیش خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید، (و بدانید که سرانجام برای حساب و کتاب) به‌سوی او برگردانده می‌‌شوید».

1. ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ١٤﴾ [فاطر: 13-14].

«و کسانی که بجز الله را به فریاد می‌‌خوانند (و پرستش می‌‌کنند) حتی مالکیت و حاکمیت پوسته‌‌ی نازک خرمایی را ندارند \* اگر آنان را بخوانید، دعایتان را نمی‌‌شنوند و اگر هم بشنوند جوابتان را نمی‌‌دهند و روز قیامت شرک شما را قبول نمی‌‌کنند و کسی بهتر از خدای خبیر شما را خبر نمی‌‌دهد».

1. ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ٦٢﴾ [النمل: 62].

«(آیا بت‌ها و معبودان باطل بهتراند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌‌کند هرگاه او را به کمک طلبد، و شما (انسانها را) جانشین (یکدیگر) در زمین می‌‌سازد.آیا خدایی را با الله شریک می‌‌کنید، بسیار کم پند می‌‌گیرید».

1. ﴿أَيُشۡرِكُونَ مَا لَا يَخۡلُقُ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ١٩١﴾ [الأعراف: 191].

«آیا چیزهایی (کسانی) را شریک خدا می‌‌سازید که نمی‌‌توانند چیزی را بیآفرینند و بلکه خودشان هم آفریده شده‌‌اند».

1. در زمان رسول الله ج منافقی، مسلمانان را آزار می‌‌داد، در این حال مؤمنان گفتند: «قوموا نستغيث برسول الله ج من هذا الـمنافق». «که به رسول پناه بریم و از او طلب کمک و یاری نمائیم» ایشان فرمود: «إنه لا يستغاث بي وإنما يستغاث بالله عز وجل». «همانا استغاثه از من جایز نیست وفقط از خداوند استغاثه می‌‌شود». [رواه الطبرانی (مجمع الزوائد 10/159). از عبادۀ بن صامت س (حدیث حسن است)].

بله، این نوع استغاثه جایز بود، زیرا پیامبر ج قادر بود، مسلمانان را یاری دهد و به اذن خداوند ﻷ و فقط به عنوان وسیله‌‌ای، آزار منافق را بر مسلمانان بکاهد، اما پیامبر ج این نوع استغاثه‌‌ی شرعی را نیز به خاطر حفظ ادب با خداوند ﻷ و حفظ کلام، منع فرمودند، حال چه رسد به اینکه از پیامبر ج در حالیکه فوت نموده ‌‌است، استغاثه شود. بدیهی است که جایز نیست‌‌ و از روی این اصل می‌‌توان حال کسانی را که از اولیاء و صالحین که درجاتی پائین‌‌تر از پیامبر ج دارند، درخواست کمک دارند، فهمید که در چه ضلالتی افتاده‌‌اند!!! پیامبر ج به خاطر تعلیم دین و سد ذرائع، استغاثه جایز را نیز منع نمود، تا مردم به گمراهی و استغاثه شرکی و حرام کشیده نشوند و به ادب توحید تأدیب شوند. نتیجه‌‌ی این مباحث را می‌‌توان در این حدیث رسول الله ج جمع آوری کرد: «احفظ الله یحفظك، احفظ الله تجده تجاهك، إذا سألت فسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله، واعلم أن الاُمة لو اجتمعوا علی أن ینفعوك بشيء لم ینفعوك إلا بشيء قد کتبه الله لك ولو اجتمعوا علی أن یضروك لم‌‌ یضروك إلا بشيء قد کتبه الله علیك...» [ترمذی]. «حدود خداوند را حفظ کن، خداوند تو را حفظ می‌‌کند، حدود خداوند را حفظ کن، خداوند را در مقابل خود می‌‌یابی. اگر چیزی خواستی، فقط از خداوند بخواه، و اگر یاری‌‌ای خواستی، فقط از خداوند بخواه و بدان که اگر همه مردم جمع شوند بر اینکه به تو نفعی برسانند، نمی‌توانند که نفعی را برسانند، مگر خداوند بخواهد و اگر همه مردم جمع شوند بر اینکه به تو ضرری برسانند، نمی‌‌توانند که ضرری برسانند، مگر خداوند بخواهد».

پس واجب است که مردم تنها به پروردگارشان وابستگی و اُمید داشته باشند و به وسیله‌‌ی طاعت و عبادت به وی نزدیک شوند و توحیدشان را خالص نمایند، توحیدی که تنها راه نجات است و اما تعلق و استغاثه و وابستگی به مخلوقات اگرچه أنبیاء و أولیاء و صالحین باشند، جایز نیست. زیرا آنان توان رساندن نفع وضرری را ندارند و توسل به ایشان یا به ارواح‌شان یا به جایگاه و حق‌شان، باطل است. این در حالی است که خداوند ﻷ به پیامبر ج می‌‌فرماید:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ١٨٨﴾ [الأعراف: 188].

«بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و اگر غیب می‌‌دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می‌‌کردم و اصلاً شر و بلا به من نمی‌‌رسید به راستی من کسی جز بیم‌‌دهنده و مژده‌‌دهنده برای مؤمنان نیستم».

و خداوند ﻷ می‌‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا٢٠ قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا٢١ قُلۡ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٞ وَلَنۡ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدًا٢٢﴾ [الجن: 20-22]. «بگو: تنها پروردگارم را می‌‌پرستم و کسی را شریک او نمی‌‌کنم \* بگو: من نمی‌‌توانم هیچ سود و زیانی به شما برسانم و گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم \* بگو: (اگر من نافرمانی خدا کنم) هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‌‌دهد و پناهگاهی (برای حفظ خود) جز خدا نمی‌‌یابم».

این اُمور برای کسی که در قرآن وسنت سیر می‌‌کند محسوس و آشنا و روشن است اما شیطان، أهل گمراهی را وعده و وعید می‌‌دهد و آن‌ها را از حقیقت کتاب و سنت به وادی هوا و شهوات دعوت می‌‌نماید. می‌‌گوید: غیر از خدا را بطلبید. در حالی که خداوند ﻷ می‌‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: 186]. «و هنگامی که بندگانم از تو درباره‌‌ی من می‌‌پرسند (که من نزدیکم یا دور بگو:) من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند پاسخ می‌‌گویم».

و خداوندﻷ می‌‌فرماید:]. ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: 60]. «مرا به فریاد بخوانید تا پاسختان دهم».

موضوع دوم:
شنیدن مردگان

متن برگه

**مردگان مانند زندگان شنوا هستند**، به دلایل متعدد از جمله:

الف ـ حضرت طلحهس از پیامبر اکرم ج در روز بدر بعد از انداختن اجساد سران کفر به داخل چاه‌‌های بدر، روایت می‌‌کند که رسول‌‌خدا ج خطاب به اجساد فرمود: «ما وعده‌‌های پروردگار خود را به حق دریافتیم، آیا شما وعده‌‌های خدایتان را به حق دریافتید. امام عمر فرمود: یا رسول الله، آیا با اجسادی که روح در بدن آن‌ها نیست حرف می‌‌زنید!!! پیامبر ج در جواب ایشان‌‌ فرمود: قسم به کسی که نفس محمد ج در دست اوست، شما از آن‌ها به آنچه که گفتم، شنواتر نیستید». منابع: [(بخاری 3757، مسلم 2875، نسائی 2073)].

خواننده گرامی؛ به گفته پیامبر ج روح کفار تا این حد شنواست، نعوذ بالله چرا ارواح پیامبران و صالحین شنوا نباشد؟

ب ـ پیامبر ج می‌‌فرماید: «الأنبیاء أحیاء في قبورهم یصلون». «انبیاء زنده هستند و در قبرهایشان نماز می‌‌خوانند». منابع: [(امام مسلم 6107، امام نسائی 631، امام احمد حنبل، المسند 3/148)].

جواب

قبل از آنکه به بحث و تفصیل این موضوع بپردازیم، این نکته‌‌ را متذکر می‌‌شویم که هدف از اثبات این موضوع چیست؟ یعنی اگر ما اثبات کنیم که مردگان می‌‌شنوند، به چه نتیجه‌‌ای می‌‌رسیم؟ مؤلف برگه‌‌ی مزعوم ظاهراً چنین نتیجه‌‌ گرفته که با شنیدن مردگان و صالحین و اولیا می‌‌توان به آنان پناه برد و از آنان طلب یاری و استغاثه نمود، یعنی می‌‌خواهد با استفاده از این مقدمه (شنیدن مردگان) به این نتیجه فاسد (استغاثه و دعا از آنان) برسد!.

در شرح مبحث اول به طور کافی و وافی مشخص شد که استغاثه از غیر خداوند «من دون الله» حال چه ملائکه، و چه پیامبران، اولیا و صالحین باشند، در اموری که فقط خداوند ﻷ قادر به یاری است، شرک است. پس اگر هم (به فرض محال) مردگان بشنوند، طلب یاری و استغاثه از آنان جایز نیست. پس اثبات این موضوع که مردگان می‌شنوند، سود و فایده‌‌ای برای داعیان استغاثه از غیر الله ندارد.

اما به اذن خداوند ﻷ به تفصیل، موضوع شنیدن مردگان را شکافته و نتیجه را بر میدان حق نصب نموده تا منظره‌‌ای دلپذیر به منظر ناظران حق‌‌دوست نشان دهیم و اثبات خواهیم نمود که مردگان نیز نمی‌‌شنوند و عقیده‎ی قرآن و سنت و اصحاب و تابعین و تابع آنان پشتیبان ماست.

اما دو حدیثی که در این مورد اشاره شد

حدیث اول در بخاری (4026/3976) موجود و صحیح می‌‌باشد و حدیث دوم نیز در صحیح مسلم، نسائی و مسند احمد به این لفظ وجود ندارد و حدیثی جهت اثبات نماز خواندن پیامبران در قبورشان وجود ندارد([[2]](#footnote-2)). اما حدیثی در مورد سفر معراج وجود دارد که پیامبر ج از کنار قبر موسی÷ گذشت و او را در حال نمازگزاردن مشاهده نمود.

آیا مردگان می‌شنوند؟

﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ٨٠﴾ [النمل: 80].

«بی‌‌گمان تو (ای پیامبر ج) نمی‌‌توانی مرده‌‌ها را شنوا بگردانی و فریاد را به گوش کران برسانی وقتی که (به حق) پشت می‌‌کنند و (از آن) فرار می‌‌کنند».

﴿فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ٥٢﴾ [الروم: 52].

«پس بی‌‌گمان تو (ای پیامبر ج) نمی‌‌توانی مرده‌‌ها را شنوا بگردانی و فریاد را به گوش کران برسانی وقتی که (به حق) پشت می‌‌کنند و (از آن) فرار می‌‌کنند».

﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾ [فاطر: 22].

«و تو نمی‌‌توانی کسانی را (مرده‌‌ها) که در قبرها هستند شنوا گردانی».

امام ابن کثیر در تفسیر آیه 52 سوره روم می‌‌فرماید، خداوندﻷ می‌‌فرماید: همچنان که تو ای پیامبر قدرت شنواندن حرف‌های خود را به مردگان در قبرهایشان نداری، کلامت نیز به افرادی که به دعوت تو پشت کرده و کر هستند، نمی‌‌رسد. و هنگامی که عبدالله بن عمرب رویداد روز بدر را روایت می‌‌نمود، فرمود: که پیامبر ج با مردگان چاه بدر صحبت نمود و تا آخر رویداد. عایشهل وی را متهم نمود که دچار وهم شده ‌‌است. و منظور پیامبر ج این بود که: «أنهم الآن لیعلمون أن ما کنت أقول لهم حق». «آن‌ها هم‌‌اکنون به تأکید می‌‌دانند که سخنان تو همگی حق بوده‌‌اند». و عایشهل فرمود: که خداوند ﻷ می‌‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ و بدین‌‌ سان اثبات نمود که مردگان نمی‌‌شنوند و این حادثه را نیز معجزه‌‌ای مخصوص به پیامبر ج دانست که خداوند ﻷ مردگان روز بدر را متوجه سخن پیامبر ج نمود، و قتاده راوی اصلی حدیث نیز چنین حدیث را شرح می‌‌دهد. که خداوند ﻷ آنان را زنده کرد تا کلام پیامبر ج را بشنوند تا توبیخ و نقمتی نصیبشان شود. [تفسیر ابن کثیر، جلد 5، ص5205].

سپس در مورد حدیث اول می‌‌توانیم بگوییم که:

عده‌‌ای لفظ ابن عمرب را تضعیف نمودند و از جمله عایشه ل که این لفظ را بر ابن عمرب انکار نمود.

اما این حدیث صحیح است، لکن این چنین تفسیر و برداشتی از حدیث درست نیست که مردگان همیشه و در همه جا شنوایند، بلکه تفسیر این حدیث بر اساس قرآن و سنت و فهم اصحاب چنین است که مردگان نمی‌‌شنوند، مگر انسان‌هایی که خداوند بخواهد و نمونه‌‌ای همانند معجزه روز بدر برای پیامبر ج پیش آید.

اما آیه 22 سوره فاطر مهر اختتامی است که مردگان را از شنیدن صدا عاجز می‌‌‌‌نمایاند، در این آیه خداوند ﻷ به صراحت می‌‌فرماید: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾ «که تو افراد داخل قبر (مرده‌‌ها) را نمی‌‌توانی بشنوانی و...».

اما کسانی که می‌‌گویند منظور از لفظ (موتی) در این آیه کفار هستند نه مردگان واقعی. و در این آیه کفار به مردگان (موتی) تشبیه شده اند، در جوابشان می‌‌گوییم: این سخن شما، مؤید عقیده و نظر ماست و عدم شنیدن مردگان را تحکیم می‌‌بخشد، زیرا در هر تشبیهی سه عامل نقش دارند، مشبه که در اینجا کفار هستند، مشبه ‌‌به که مردگان، وجه‌‌شبه که عدم شنیدن است.

نتیجه: کفار هرچند زنده بوده‌‌اند، اما در عدم شنیدن به مردگانی تشبیه شده‌‌اند که اصلاً هیچ نمی‌‌شنوند. و این را هم می‌‌دانیم که در هر تشبیهی وجه شبه در مشبه‌‌به خیلی قوی‌‌تر از مشبه است، یعنی وقتی می‌‌گوییم، احمد همانند شیر نترس است، پس نترسیدن شیر بسیار واقعی‌‌تر و محسوس‌‌تر است، و اینک می‌‌گوییم کافران مانند مردگان نمی‌‌شنوند، یعنی نشنیدن در مردگان قطعی است و ناشنوا بودن کافران، همانند آنان است.

آیات قرآن و سنت و تفسیر اصحاب پیامبر ج از آیات به ما نشان داد که مردگان قادر به شنیدن نیستند و آرای علما را نیز به تفصیل در انتهای بحث می‌‌آوریم.

 اما حدیث دوم که به آن استدلال شده است، حدیث: «الأنبیاء أحیاء في قبورهم یصلون». این حدیث در صحیح مسلم و نسائی و احمد وجود ندارد و کذب و افتراء محض می‌‌باشد، اما در شرح صحیح مسلم (رقم 6107 و 6108). دو حدیث در مورد نماز خواندن موسی÷ در قبر بیان شده است:

«حدثنا هداب بن خالد وشیبان بن فروخ. قالا؛ حدثنا حماد ابن سلمه عن الثابت البناني وسلیمان التمیمي عن أنس ابن مالك: أن رسول الله ج قال: أتیت ـ ودر روایتي ـ مررت على موسى لیلة أسري بي عند الكثيب الأحمر وهو قائم یصلي في قبره» و روایت 6108: «مررت علی موسی وهو یصلي في قبر» [جلد 7 کتاب الفضائل 6108 و6107].

«هداب بن خالد و شیبان بن فروخ گفتند: حماد بن سلمه از ثابت البنانی و سلیمان التمیمی از انس ابن مالک روایت کرده که رسول خدا ج فرمود: شب اسرا بر موسی عبور کردم در حالی که در قبرش نماز می‌‌خواند و در روایتی بر موسی عبور کردم و در قبرش نماز می‎خواند».

در حالی که مؤلف این برگه چنان حدیث را روایت کرده که اولاً پیامبران زنده‌‌اند، و ثانیاً چون که نماز می‌‌خوانند و زنده‌‌اند، صداها را می‌‌شنوند. و ثالثاً: أولیا و صالحین و مردگان به تبع حدیث اول نیز قدرت شنوایی را خواهند داشت و زنده‌‌اند، باز هم مقدمتاً در جواب مؤلف می‌‌گوییم که اگر هم (فرضاً) این مسائل اثبات شود (که نخواهد شد)، استغاثه به من دون الله همچنان شرک است و دلیلی برای شرک نبودن آن نیست.

اما تفسیر این حدیث

اولاً: پیامبران زنده‌‌اند یا نه؟! اگر منظور از زنده ‌‌بودن زندگانی مادی است، بروید و پیامبران را از قبورشان بیرون بیاورید و دست به دامنشان شوید، تا صدایتان را از نزدیک‌‌تر بشنوند و مانع خاک را از میان خود و ایشان از بین ببرید تا زود‌‌تر به فریادتان برسند، غذا و خوردنی‌‌های عالی به استقبالشان ببرید و بدانید که با این کار چندین آیت از کلام خداوند ﻷ را تکذیب کرده‌‌اید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ٣٠﴾ [الزمر: 30].

«(ای پیامبر ج) به راستی تو هم می‌‌میری و همه‌‌ی آن‌ها هم می‌‌میرند».

﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِ﴾ [آل عمران: 185].

«هرکس طعم و مزه‌‌ی مرگ را می‌‌چشد».

﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَ﴾ [الأنبیاء: 34].

«و ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم».

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ﴾ [آل عمران: 144].

«و محمد جز پیامبری نیست و پیش از او پیامبرانی بوده و رفته‌‌اند (مرده‌‌اند)».

همه‌‌ی این آیات نشان می‌‌دهند که پیامبران† و محمد ج فوت نموده‌‌اند و دنیا را ترک کرده‌‌اند و حال اینکه هیچ نصی دال بر زنده بودن انبیا در قرآن وجود ندارد حتی یک آیه!!! و فقط چند حدیثی وجود دارند که دلالت بر این دارند که اجساد انبیا توسط زمین خورده نمی‌‌شود و از بین نمی‌‌رود که این هم دلیلی برای زنده بودن آنان نیست و اگر هم قائل به زنده بودن آنان باشیم، باید بدانیم که قطعاً زندگی مادی منظور نیست تا با دنیا و مافیهایش ارتباط برقرار کنند، بلکه زندگی معنوی و در عالم غیب است که هیچ احدی از آن خبر ندارد غیر از الله ﻷ و بدین طریق آن‌ها از دنیا بی‌‌خبرند.

اما شبهه‌‌ای که ایجاد می‌‌کنند این است که به نص قرآن شهدا زنده‌‌اند: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ١٦٩﴾ [آل عمران: 169]. «و کسانی را که در راه خدا کشته می‌‌شوند مرده مشمار، بلکه آنان زنده‌‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌‌شوند».

و می‌‌گویند که قطعاً پیامبران از شهدا مقام‌شان رفیع‌تر است، پس پیامبر ج به طریق اولی زنده است، در جواب می‌‌گوییم:

الف: خداوند ﻷ می‌‌فرماید شهدا زنده‌‌اند، اما به زندگی آن‌ها در کجا اشاره می‌‌کند؟ عند الناس، عند القبور، عند الزوار، عند الخلق و......... نه!!!. خداوند ﻷ می‌‌فرماید: ﴿عِندَ رَبِّهِمۡ﴾، حال ﴿عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ کجاست؟ خود می‌‌فرماید: ﴿لَهُمۡ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ [الأنعام: 127]. یعنی: در بهشت نه در دنیا و... پس شهدا زنده‌‌اند، اما زندگانی، که در بهشت هستند و رزقشان را خداوند ﻷ می‌‌دهد و آنان به رزقشان خوشحالند و تفسیر این موضوع را می‌‌توانید در فرمایشات پیامبر ج که به کرات آمده، مطالعه نمایید: [ابوداود(2520)، حاکم(2/88)، احمد(1/266)، ابویعلی(33)، بیهقی(9/163)، ترمذی (3010)، ابن ماجه(190) و ابن ابی عاصم(902) و....]

پس شهدا نزد پروردگارشان، در بهشت زنده‌‌اند، نه نزد مردم و دنیا!!!. خداوند ﻷ در آیات متعددی به تمام بنی‌‌آدم فرموده که همگی می‌‌میرید و در این میان فقط شهدا بدین صفت ـ أحیاء ـ موصوف شده‌‌اند، که یکی از حکمت‌های آن ترغیب و تشویق برای دفاع از حق و ابطال و فنای ظلم و فساد است نه موضوع مقام و ارزش. زیرا به نص قرآن پیامبران† از میان بشریت صاحب رفیع‌‌ترین مقام هستند. با این وجود حتی یک آیه در مورد زنده بودن پیامبران وجود ندارد، بلکه عکس آن به وفور یافت می‌‌شود:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ٣٠﴾ [الزمر: 30]. ﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَ﴾ [الأنبياء:34]. غیر از حضرت عیسی÷ که خداوند ﻷ وی را به سوی خود بلند کرده و در نزدیکی‌‌های قیامت نازل می‌شود، اما سرانجام وی نیز مرگ است. چرا که:

﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ٢٧﴾ [الرحمن: 26-27]. «همه‌‌ی چیزها و همه‌‌ی کسانی که موجوداند (به جز اللهﻷ) دستخوش فنا و نابودی می‌گردند و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو باقی می‌‌ماند و بس».

نتیجه: در کتب فقه فراوان یافت می‌‌شود که شهدا بدون غسل و کفن، دفن می‌‌شوند و نماز میت هم ندارند، اما در مقابل هنگام فوت پیامبر ج هم او را غسل دادند و هم او را کفن پوشاندند ‌‌‌‌و بر وی نماز میت خواندند. همانند مسلمانی عادی با او رفتار شد. **[**بخاری/ 4452، 4454**]**

آیا می‌‌توان گفت به این دلایل شهدا از انبیا رفیع‌‌ترند؟!!! خیر، این افعال اختصاصاتی است که خداوند ﻷ و رسولش ج برای شهید قائل شده‌‌اند و نشان رفعت شهدا از انبیا نیست، پس شهدا زنده‌‌اند، به نص قرآن و سنت پیامبر ج ثابت است. نیز همین مصادر چگونگی زندگانی آنان را شرح داده است. ولی انبیا نیز مانند سایر بشر مرده‌‌اند و در صورت زنده بودن باید بدانیم که این زنده بودن مادی نیست و فقط خداوند ﻷ است که نمی‌‌میرد و «الـْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوت» فقط خداوند ﻷ است و بس. و بدین طریق چنین حاصل شد که همه انسان‌ها روزی رخت از دنیا بر می‌‌بندد و همگی زندگی مادی خود را به پایان می‌‌رسانند و پرونده‌‌ی اعمالشان بسته می‌‌شود، مگر سه چیز: صدقه جاریه، علم نافع، اولاد صالح. در این میان شهدا به نص قرآن به بهشت پروردگار می‌‌روند، پیامبران نیز مرده‌‌اند، ولی اجسادشان توسط زمین خورده نمی‌‌شوند. لفظ (حی) را در قرآن به هیچ وجه در مورد انبیاء نداریم و در سنت هم نیافتیم و حدیثی که مؤلف بدان اشاره کرده بود، را در مسلم، احمد و نسائی نیز نیافتیم.

اما در صورت اثبات این لفظ (که هرگز نمی‌‌شود) و نماز خواندن نیز به حالتی غیرمادی است که نیاز به شراب و طعام نمی‌‌باشد، بلکه مخصوص موسی÷ است، کما اینکه سندی و سیوطی در شرح نسائی می‌‌گویند: اگر ثابت شود که پیامبران نیز زنده‌‌اند، یقیناً این زندگانی، غیر از زندگانی مادی است، چرا که قرآن اینگونه حکم می‌‌کند.(1613)و(4115). اما در صورت زنده بودن، آیا از همه جا باخبراند !!! عزیزان! غیر از خداوند، هیچ احدی، خبیر، علیم، عالم الغیب و شهاده نیست، یعنی فقط خداوند ﻷ است که از همه جا باخبر است و غیر خداوند هیچ احدی از همه جا خبردار نیست. نگاه کنید پیامبر ج در حال حیات و زنده بودنش از داستان افک (تهمت‌زدن به عایشه صدیقهل بی‌‌خبر است، از احوال اینکه آیا عایشه راست می‌‌گوید یا نه ناآگاه است؟!!! قضیه‌‌ای که یک ماه طول می‌‌کشد تا اینکه سوره‌ی نور نازل می‌شود و... از این که عبدالله‌‌ بن ابی‌‌ملعون و افرادش چه طرح و نقشه‌‌هایی دارند، بی‌‌خبر است!!! منافقانی که گرد پیامبر ج را گرفته‌‌اند و از دور و نزدیک پیشش می‌آیند و پیامبر آن‌ها را می‌‌بیند، اما تشخیص نمی‌‌دهد که چه‌‌کاره‌‌اند!!!.

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ﴾ [التوبة: 101].

«در میان عربهای بادیه نشینِ اطراف (شهر) شما و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌‌اند و در آن ماهر شده‌‌اند، تو (ای پیامبر ج) ایشان را نمی‌‌شناسی و فقط ما آن‌ها را می‌‌شناسیم».

و پیامبر ج از مسجد ضرار و کید و مکر منافقان بی‌‌خبر است، و از شتر گمشده‌‌ی خویش بی‌‌خبر است، اما آنانکه معتقد به حیات رسول الله ج هستند؟!!! و می‌‌گویند که پیامبر ج در قبرش، صدای ما را در هر جایی که باشیم و او را بخوانیم، می‌‌شنود و از معصیت ما ناراحت می‌‌شود و از خیرات و احسان ما خوشحال شده، برای امت دعای خیر می‌‌کند!!! به آنان می‎گوییم این پیامبر ج در حیاتش به بلندترین درجه روحی و تزکیه نفس رسیده بود و هیچ احدی و هیچ ولی و اولیایی به این مقام و منزلت در تزکیه نفس نمی‌‌رسد، اما می‌‌بینیم که در حیاتش از افک بی‌‌خبر است، منافقان را نمی‌‌شناسد. از کید ضرار خبر ندارد و.... یعنی در حال حیاتش از همه جا خبر ندارد، حال چه رسد به فوتش!!! پس به طریق اولی، ولی و انسانهای صالح بلکه پیامبر ج از همه جا خبردار نیستند و تنها خداوندﻷ علیم و خبیر است.

نتیجتاً

اولاً: شهدا زنده‌‌اند، اما حیاتی که در بهشت و عالم غیب است.

ثانیاً: هیچ لفظی دال بر زنده بودن انبیا و اولیا و آگاه بودن آنان از دنیا وجود ندارد، حتی یک آیه یا یک حدیث.

ثالثاً: سمیع، بصیر و خبیر، خداوند ﻷ است؛ یعنی فقط خداوند ﻷ صدای همه ما را در همه جا می‌‌شنود و فقط او همه ما را می‌بیند و فقط او از احوال ما خبردار است، و غیر او (من دون الله) عاجزند و توان آن را ندارند. حال اگر کسی چنین ادعایی دارد، بداند که شریک و همتایی برای خداوند ﻷ قائل شده است. و حدیثی را با چنین متنی که انبیا زنده‌‌اند و در قبورشان نماز می‌‌خوانند، نیافتیم و چنین حدیثی کذب است. زیرا در نسائی، احمد و مسلم چنین حدیثی نیست، تا در مورد آن شرح کافی دهیم، اما حدیثی که در آن پیامبر ج، موسی÷ را در حال نماز خواندن در قبرش دیده، مربوط به شب معراج و اسراء بود و زمانی که از اول تا آخرش معجزه و براهین غیب بود و کاملاً روشن است که آن حیات، زندگی مادی و عادی نبود. بلکه این حیات نیز، همان است که هرگاه خداوند ﻷ بخواهد، پیش می‎آید، نه اینکه همیشه چنین باشد، و در صورت ثابت بودن اینکه آن‌ها همیشه نماز می‎خوانند، هیچ دلیلی برای این نمی‌‌شود که صدای ما را می‌‌شنوند و بر احوال ما بصیرند.

حال که اینگونه اثبات شد که مردگان نمی‌‌شنوند، به سراغ آرای علما می‌‌رویم و گلچینی از گلستان نور و علم را در آسمان صاف شریعت پهن می‌‌نماییم.

شیخ محمد سفارینی مشهور به ابو لعون (حنبلی مذهب) در کتاب «البحور الذاخرة في أحوال الآخرة»می‌گوید: عایشهل سماع اموات را منکر شد و بنده نیز با او هم رأی هستم.

ابن‌‌رجب حنبلی در کتاب «أهوال القبور 76/1-2»می‌‌گوید: عایشهل سماع اموات را نفی نمود و کثیری از علما با او هم رأی هستند و بنده نیز با وی هم رأیم.

علامه حصکنی الحنفی در کتاب «الدر الـمختار شرح تعزیرالابصار ج3 ص 179» بر همین رأی مهر نهاده است.

علامه طحاوی در (ج2ص381)، ابن عابدین در حاشیه‌‌اش بر (ردالمحتار علی الدرالمختار ج3ص180) نیز رأی عایشهل را تأیید کرده و می‌‌گوید که کلام پیامبر ج با کشته‌‌شدگان چاه بدر از باب موعظه زندگان بوده ‌‌است و نیز معجزه‌‌ای برای رسول‌‌خدا ج است.

بعد می‌گوید: آنچه که در مسلم آمده: «لیسمع خفع نعالهم». «صدای پای تشییع‌‌کنندگان را می‌شنود». مربوط به اولین مرحله قرار گرفتن در قبر است تا سؤال و جواب ملائکه مأمور تمام می‌‌شود، زیرا کلام رسول الله ج مخالف کلام الله ﻷ نیست که می‌‌فرماید: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾ [فاطر: 22].

علامه ابن همام در «فتح القدیر، حاشية الهداية» در باب الجنائز رأیش بر این است که مردگان نمی‌‌شنوند. زیرا حدیث تکلم با اهل قُلیب بدر هم از طرف عایشهل رد شده‌‌ است و هم فقط من باب معجزه رسول‌‌الله ج مقبول شده ‌‌‌‌است و حدیث مسلم: «لیسمع قرع نعالـهم» فقط مربوط به اولین مرحله ورود به قبر است نه تداوم آن در سایر اوقات.

علامه عینی صاحب عمدة القاری (شرح بخاری) در شرح الکنز باب الیمین فی الضرب والقتل و... (ج1ص 225) بر این رأی است که مردگان کلام زندگان را نمی‌‌شنوند.

ابن نجیم مصری در کتاب «البحر الرائق» شرح کنزالدقائق «ج4ص394» عدم سماع اموات را ثابت می‌‌کند.

مرتضی زبیدی (شارح‌‌القاموس) در کتاب «القعود الجواهر المنيفة». رأیش بر عدم سماع اموات است.

ابن رجب در کتاب فوق‌‌الذکر (اهوال القبور) می‌‌گوید: داستان خطاب پیامبر ج به کشته شدگان چاه بدر شاید معجزه‌‌ای برای وی بوده و معجزه نیز برای غیر انبیا نیست.

مسئله‌‌ی عدم سماع جزء اصول عقیدۀ امام ابو حنیفه و مذهب او می‌‌باشد.

آلوسی در تفسیر سوره‌‌ی روم «روح‌‌البیان جلد4صفحه454 الی 459» می‌‌گوید: کسانیکه قائل به شنیدن اموات هستند به روایتی استناد می‌‌نمایند که بیهقی در دلائل النبوة آورده و حاکم آن را تصحیح می‌‌نماید: «وقتی که در غزوه احد، مصعب‌‌بن‌‌عمیر و یارانش شهید شدند، پیامبر ج بر سر جنازه آنان ایستاد و فرمود: شهادت می‌‌دهم که شما نزد خداوند زنده هستید، (اشاره به آیه 119 آل عمران). پس ای صحابه به زیارتشان بروید و به آن‌ها سلام کنید...». اما جواب ابن‌‌ولید: امام ذهبی آن را موضوع و بی‌‌اساس دانسته است. ابن رجب می‎گوید که مضطرب است و قابل قبول نیست. محدث معاصر ناصرالدین آلبانی در سلسله احادیث الضعیفة و الموضوعة به شماره 5220 آن را جعل و بی‌‌اساس معرفی نموده است. آلبانی می‌‌گوید: نه در کتاب و نه در سنت دلیلی موجود نیست که مردگان کلام زندگان را بشنوند، بلکه تمام نصوص بر عدم سماع دلالت صریح دارند: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾ [فاطر: 22].

شبهه‌‌ای دیگر

پیامبر ج می‌‌فرماید: «أکثروا عليَّ من الصلاة یوم الجمعة فإن صلاتکم تبلغوني». «روز جمعه زیاد بر من صلوات بفرستید، چونکه صلواتتان را به من می‌‌رسانند».

پیامبر ج فرمود: صلوات بر من بفرستید که آن را به من می‌‌رسانند، نه‌‌ اینکه من آن را می‎شنوم.

و حدیث: «إن لله ملائکة سیاحین في الأرض یبلغوني عن أمتي السلام». «همانا خدوند ملائکه‌‌‌‌هایی دارد که در زمین می‌‌گردند و سلام امتم را به من می‌‌رسانند».

شارح این حدیث که امام احمد و نسائی سند صحیح آن را روایت می‌‌کنند، می‌‌گوید: سپس ملائکه سلام را می‌‌رسانند، تا اینکه پیامبر ج بشنود، پس اگر پیامبر ج می‌‌شنید، چه نیازی به ملائکه‌‌ی رساننده صلوات بود؟!!!.

ابن‌‌ باز در (فتاوای‌‌اللجنة‌‌الدائمة) شماره9216 بر عدم شنیدن مردگان تصریح نموده‌‌است.

شبهه‌‌ای دیگر

«ان أهل القبور یسمعون السلام علیهم ولکن لا یستطیعون أن یجیبوا». «همانا اهل قبور سلام را می‌‌شنوند ولی نمی‌‌توانند جواب بدهند».

هرچند قسمت آخر، مذهب ما را تأیید می‌‌کند که مردگان نمی‌‌توانند جواب دهند، اما اعلام می‌‌داریم که حدیث ضعیف است. همچنانکه آلبانی در سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة به شماره 5225 آن را منکر و باطل می‌‌شمارد.

شبهه‌‌ای دیگر

«ما من أحد يمر بقبر أخيه الـمؤمن كان يعرفه في الدنيا فسلم عليه إلا عرفه وردّ عليه». «هرکس که بر قبر مؤمنی عبور کند که در دنیا او را شناخته باشد و بر او سلام کند، او را می‌‌شناسد و جوابش را می‌‌دهد».

الف ـ ابن رجب در (أهوال القبور ق83/2) گفته منکر و باطل است.

ب ـ آلبانی در احادیث ضعیفه شماره 4493 آن را منکر و باطل می‌‌داند.

ج ـ امام مناوی، قاضی عیاض، باجی، مازری (ابو عبدالله المالکی المحدث) و... همگی بر این رأیند که مردگان نمی‌‌شنوند.

د ـ امام قرطبی مفسر مشهور در تفسیر آیه (80 نمل و 22فاطر) اعلام می‌‌نماید که اموات نمی‌‌شنوند و ابن‌‌جریر در تفسیر خود (21/36) در مورد آیه (80 نمل) نیز چنین می‌‌فرماید.

شبهه‌‌ی بعدی

پیامبر ج زنده است و صدای ما را می‌‌شنود

این است که می‌‌گویند پیامبر ج زنده است و صدای ما را می‌‌شنود، این است که در تشهد با لفظ مخاطب «السلام علیك أیها النبي...» او را مخاطب قرار می‌‌دهیم و سلام سنت است و جواب آن واجب، و پیامبر ج در این امر کوتاهی نمی‌‌کند و جواب ما را می‌‌دهد اما باید بدانیم:

الف ـ اکثر علما بر این باورند که نماز در شب معراج فرض شد (حدیث بخاری) و کلمات تحیات میان الله ﻷ و پیامبرش ج رد و بدل شده است، یعنی خداوند فرمود: «السلام علیك أیها النبي ورحمة ‌‌الله وبرکاته» بعد هم پیامبر ج فرمود: «السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین» پس با این دیدگاه‌‌ها فقط نقل قول الله ﻷ را انجام می‌‌دهیم.

ب ـ عده‌‌ای دیگر بر این باورند که این جمله جزء (صفت بلاغت) است، به عنوان مثال هنگامی که اگر از برادری ایمانی یاد می‌‌کنی با وجود اینکه او سال‌ها پیش فوت شده است می‌‌گویی(ای یادت بخیر) و صیغه مخاطب به کار می‌‌بری و معنای سلام در تشهد نیز چنین است.

ج ـ ابن مسعود س بعد از اینکه کیفیت تعلم تشهد را از جانب رسول‌‌الله ج بیان می‌‌کند، در اول می‌‌گوید: تا رسول الله ج در حیات بود می‌‌گفتیم: «السلام علیك أیها النبي» و هنگامی که پیامبر ج فوت نمود می‌‌گفتیم: «السلام علی النبي» و عایشه ل هم با این رأی موافق است. (صحیح بخاری، حدیث: (6265)، صحیح مسلم، حدیث: (402) (59)، مسند أحمد حديث (3936)، مصنف ابن ابی شیبه 1/293 - بیهقی 2/144).([[3]](#footnote-3))

آیه‌‌ی 117 و 114 سوره‌‌ی مائده که اشاره به داستان حضرت عیسی÷ و روز قیامت دارد نیز دلیلی در عدم آگاه بودن اموات از دنیا می‌‌باشد.

موضوع سوم:
جواز سوگند به غیر خدا!

متن برگه

**پیامبر خدا** ج **خود نیز به غیر خدا سوگند یاد فرموده‌‌اند:**

الف ـ مردی از نجد خدمت حضرت ج رسید و از اسلام سؤال کرد و بعد از توضیحات حضرت ج در مورد نماز، زکات، روزه و...، مرد نجدی گفت: به خدا قسم نه زیاده از این و نه کمتر از این انجام نمی‌‌دهم و رفت. سپس پیامبر ج فرمودند: «أفلح وأبیه إن صدق ودخل الجنة وأبیه إن صدق». ترجمه: به جان پدرش سوگند اگر راست بگوید رستگار می‌‌شود و به جان پدرش سوگند اگر راست بگوید به بهشت می‌‌رود. منابع: [صحیح مسلم جزء اول، باب «ما هو الإسلام وبیان خصاله» صفحۀ 32 و....].

ب ـ پیامبر ج می‌‌فرمایند: «فلعمري لأن تکلم بمعروف وتنهى عن المنکر خیر من أن تسکت». ترجمه: به جانم سوگند اگر امر به معروف و نهی از منکر کنی بهتر است، از اینکه سکوت نمایی. منابع: [امام احمد حنبل در المسند جلد 5 صفحه 225)].

تذکر: شارحین حدیث از جمله امام نووی: در شرح حدیث صحیح «من حلف بغیر الله فقد أشرك»، می‌‌فرماید: این برای کسانی است که حرمت چیزی که به آن سوگند می‌‌خورند، نزد آن‌ها از عظمت خداوند بیشتر باشد.

جواب

إن شاء الله، ابتدا حکم حلف و سوگند به غیر خدا را شرح داده، سپس احادیث فوق را که صحیح می‌‌باشند، تفسیر خواهیم نمود. عن ابن عمر، أن رسول الله ج قال: «من حلف بغیر الله فقد أشرك». [ترمذی 5/253 - احمد 2/34/86- ابو داوود 3/570- ذهبی، و صححه الحاکم، ابن حبان 1177]. «من حلف بغیر الله» هر کس غیر از الله را شامل می‌‌شود حال چه کعبه باشد، چه رسول یا آسمان یا اولیا و... اما سوگند خوردن به أسماء و صفات خداوند شرک نیست. مانند و عزۀ الله و... و حروف قسم: با، تا و واو می‌‌باشند. اما قسم به غیر الله؛ اگر قصد تعظیم و مساوی قرار دادن محلوف با الله ﻷ باشد، پس این نوع قسم، شرک اکبر است، اما اگر قصد تعظیم و تساوی با الله ﻷ نباشد، شرک اصغر است.

پس سوگند به غیر الله شرک است و اتخاذ همتا و شریک با رب‌‌العالمین است:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 165].

«و از مردم کسانی هستند که به جز خدا همتایانی می‌‌گیرند و آن‌ها را مثل خدا دوست دارند»ز

اما اینکه خداوند ﻷ به غیر خود قسم می‌‌خورد مانند: ﴿وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا١﴾ [الشمس: 1]. ﴿لَآ أُقۡسِمُ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ١﴾ [البلد: 1]. آن را از دو جهت جواب می‌‌دهیم.

1. پروردگار حاکم است، نه محکوم و سائل است نه مسئول، یعنی ما از اعمال‌مان پرسیده می‌‌شویم اما پروردگار هیچ سائلی ندارد:

﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ٢٣﴾ [الأنبیاء: 23].

«خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند».

1. قسم به این آیات، نشان عظمت و کمال قدرت و حکمت پروردگار در این محلوف‌‌ به است.

اما آیا ما می‌‌توانیم به غیر الله سوگند بخوریم؟

ما به غیر الله و صفاتش به هیچ احد و چیز دیگری قسم نمی‌‌خوریم، زیرا از این سوگند نهی شده‌‌ایم و تکلیف ما روشن و واضح است. «اعراب در قدیم‌‌الایام به پدران و بزرگان خود قسم می‌‌خوردند و این امر در ابتدای اسلام موجود بود. اما پس از آن پیامبر ج مردم را از آن نهی فرمودند:

«ولا تحلفوا بآبائکم ولا أمهاتکم ولا الأنداد» [صحیح ابن حبان 4434]. «به پدران و مادران و آنچه برای خدا شریک قرار داده‌‌اید، قسم نخورید».

و همچنین فرمود: «من کان حالفاً فلیحلف بالله أو لیصمت» [صحیح بخاری 2482]. «هرکس که می‌‌خواهد قسم بخورد، به خداوند قسم بخورد یا ساکت باشد».

و امام احمد به سند صحیح از امام عمرس روایت می‌‌کند که پیامبر ج فرمودند: «من حلف بشيء دون الله فقد أشرك». «هرکس که به غیر خدا سوگند بخورد، به خداوند شرک ورزیده است».

و این شرک أصغر است، اما اگر با تعظیم و خشوع همراه باشد، شرک اکبر خواهد بود. [مجموع الفرید فی شرح کتاب التوحید باب قول الله تعالی: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ [البقرة: 22].

بدین سان، حلف (سوگند) بغیر الله شرک است. اما جواب دو حدیث یاد شده:

جواب این نوع سوگندها را علما به دو طریق داده‌‌اند:

اول ـ این نوع کلام و مانند آن «أفلح وأبیه» سوگند محسوب نمی‌‌شود و بر روی زبان‌ها جاری می‌‌شود در حالی که قصد سوگند وجود ندارد.

دوم ـ این سوگندها قبل از نهی است، یعنی در ابتدا حلف بغیر الله جایز بود و بعدها از آن نهی شد و قول «أفلح وأبیه» و امثال آن منسوخ خواهند بود و رأی دوم ترجیح اهل علم می‎باشد.

نقل قولی از شیخ عثیمین: و اما جواب حدیثی که در صحیح مسلم است، «أفلح وأبیه»:

اول- بعضی از علما این لفظ را انکار نموده‌‌اند و گفته‌‌اند که مناقض توحید است، اما این قول ضعیف است زیرا حدیث ثابت و صحیح است.

دوم- مشکل از نوشتن حدیث است، در قدیم نقطه را بر روی کلمات نمی‌‌گذاشتند، پس لفظ حدیث در اصل «أفلح والله إن صدق» بوده است اما این کلام نیز بعید است، چون در نمونه‌های دیگر چنین اتفاقی نیفتاده است.

سوم- این سوگند، حلفی است که به غیر عمد یاد شده است و خداوند می‌‌فرماید:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلۡأَيۡمَٰنَ﴾ [المائدة: 89].

«خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و بی‌‌اراده مؤاخذه نمی‌‌کند، اما شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده است، مؤاخذه می‌‌کند».

و این وجه نیز غیر صحیح است.

چهارم- این حلف از خصوصیات پیامبر ج است، اما این نیز صحیح نیست. زیرا ادعای خاص بودن نیاز به دلیل دارد و اگر نه عام خواهد بود و تأسی به آن درست است.

پنجم- مضاف حذف شده است، یعنی اصل حدیث «أفلح ورب أبیه» بوده است. اما این نیز محل احتجاج نیست و....

ششم- این حدیث منسوخ است و این بهترین تأویل و جواب است.

اما حدیث دوم

چند حدیث و روایت دیگر وجود دارد که لفظ (لعمری) در آن‌ها موجود است که بعضی از آن‌ها صحیح و بعضی ضعیفند و این حدیث نیز مرفوع بوده و راویان آن ثقه‌‌اند (صحیح است) و آلبانی حدیثی مشابه این را تصحیح نموده است (2027) و در شرح قسم به «لعمری» امام الطیبی می‌‌فرماید: چه بسا پیامبر ج از طرف خداوند ﻷ اجازه داشته است تا چنین سوگندی بخورد و این از خصوصیات پیامبر ج است. چنان که خداوند ﻷ می‌فرماید:

﴿لَعَمۡرُكَ إِنَّهُمۡ لَفِي سَكۡرَتِهِمۡ يَعۡمَهُونَ٧٢﴾ [الحجر: 72].

«به جانت قسم که آن‌ها (قوم لوط) در مستی (شهوات و جهالت) سرگردان بودند».

و چنین حدیث را شرح می‌‌دهد که این نوع قسم فقط مخصوص پیامبر ج است.

اما در کل می‌‌گوییم که

1. علما در مورد این لفظ اختلاف دارند که آیا جزء الفاظ قسم است یا نه؟
2. در صورتی که قسم باشد، می‌‌گوییم که مخصوص به پیامبر ج است و فقط وی چنین اجازه‌‌ای دارد کما اینکه امام طیبی فرمودند و دلیل اختصاصش را بیان نمودند و غیر از وی هیچ احدی حق سوگند به غیر خدا را ندارد، چنانکه نصوص بر آن دلالت دارند.
3. در صورتی که کسی بخواهد این نوع قسم را عام اعلام نماید و بگوید مخصوص پیامبر ج نیست خواهیم گفت که حدیث شاذ است.
4. و نهایتاً قول علمایی مانند ابن عثیمین و ابن باز و... را اعلام می‌‌داریم که این حدیث مربوط به زمان قبل از نهی بوده است، پس منسوخ است.

این بحث را با کلام ابن مسعودس «أعلم الناس بالقرآن» به پایان می‌‌بریم که می‌‌فرماید:

«لأن أحلف بالله کاذباً أحب إلي من أن أحلف بغیره صادقاً». «براستی اگر به خداوند به دروغ سوگند بخورم نزد من محبوبتر است از اینکه به غیر خدا به درست قسم یاد کنم». [القول المفید/ مجموعة الفرید شرح کتاب التوحید/ عون المعبود شرح سنن أبی داوود باب: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ ص 26 شرح حدیث 3416 تألیف علامه العظیم آبادی مع شرح ابن قیم الجوزیه: تحقیق اسامه عکاش مكتبة التوفيقية].

موضوع چهارم:
جواز تبرک جستن از قبور و اماکن

متن برگه

صحابه کرام ش و امامان اهل سنت از قبور و اماکن متبرکه تبرک جسته‌‌اند:

الف ـ امام احمد ابن حنبل و حضرت عبدالله بن عمرب و سعید بن المسیب به جای نشستن پیامبر ج روی منبر دست کشیده‌‌اند و برای تبرک به بدن خود مالیده‌‌اند. [منابع: ابن تیمیه در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم، صفحۀ 367 و....].

ب ـ امام احمد بن حنبل در کتاب البدایة والنهایة (2/8) می‌‌فرماید: بوسیدن قبر شریف پیامبر ج و منبر شریف ایشان برای تبرک پسندیده است.

ج ـ ﴿ٱذۡهَبُواْ بِقَمِيصِي هَٰذَا فَأَلۡقُوهُ عَلَىٰ وَجۡهِ أَبِي يَأۡتِ بَصِيرٗا وَأۡتُونِي بِأَهۡلِكُمۡ أَجۡمَعِينَ٩٣﴾ [یوسف: 93]. «(یوسف گفت:) این پیراهن من را با خود (به کنعان) ببرید و آن را بر چهره‌‌ی او (پدرم) بیندازید تا (دوباره) بینا گردد و همه‌‌ی خانواده خود را به نزد من بیاورید».

 در سوره یوسف آیه 93 حق تعالی باعث شفای بینایی از دست رفته حضرت یعقوب÷ را پیراهن حضرت یوسف÷ که متبرک است، بیان می‌‌فرماید.

جواب

قبل از شروع کلام می‌‌خواهیم بدانیم که کدامیک از اصحاب ش چنین کرده است و کدامین ائمه، از قبور (به قول شما متبرکه) تبرک جسته‌‌اند؟ این سؤال را مطرح کردم تا بدانید هیچ احدی از اصحاب ش و ائمه اهل سنت از قبور تبرک نجسته‌‌اند و بلکه فقط چند فعلی نسبت به منبر پیامبر ج انجام داده‌‌اند که آن‌ها را تشریح خواهیم کرد. اما از هیچ قبر و مقبره‌‌ای تبرک نجسته‌‌اند و هیچ قبری را متبرک ندانسته‌‌اند و در ادامه، وصف اعمال صحابه ش و ائمه را نقل خواهیم نمود.

اما قبل از آن، کلمه برکت و مدلولات آن را شرح می‌‌دهیم. «برکه» از تبرک باب تفعل می‌‌باشد که به معنای کثرت و فراوانی خیر است و از بِرکَه گرفته شده است، جایی که آب در آن فراوان و ثابت است، پس برکت و طلب برکت یعنی طلب خیر فراوان، اما حال برکت از کجا و چگونه حاصل می‌‌شود؟ آیا از سنگ‌ها و درختان و قبور برکت حاصل می‌‌شود یا نه! بلکه برکت فقط از طرف خداوند ﻷ جاری می‌‌گردد.

بله، برکت فقط از خداوند ﻷ است که آن را به وسیله‌‌ی اسباب بر مخلوقات عطا می‌‌کند و طلب برکت از دو امر خارج نیست:

اول ـ تبرک به وسیله‌‌ی یک امر شرعی، برای مثال به وسیله قرآن که خداوند می‌‌فرماید:

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ﴾ [ص: 29].

«(این قرآن) کتاب پر خیر و برکتی است و آن را به‌سوی تو فرو فرستاده‌‌ایم».

و از برکات این قرآن فتوحی حاصل می‌‌شود و امت‌های مشرک فراوانی از بین رفته و مسلمانان به حکومت می‌‌رسند و از دیگر برکت‌هایش این است که خواندن یک حرفش 10 حسنه محسوب می‌‌شود، بدین طریق نیز برکت فراوانی از طرف خداوند ﻷ برای مخلوقات به سبب قرآن حاصل می‌‌شود.

دوم ـ طلب برکت از امور حَسَن، مانند تعلیم، دعا و... مثلاً کسی که علمش را نشر می‌‌دهد و مردم را به این دعوت می‌‌دهد، زکات علم خویش را می‌‌پردازد، به سبب نشر این علم، خداوند ﻷ برکتی در علم او و به وسیله‌‌ی دعا، خداوند ﻷ برکتی در علم و عمر و... شخص قرار می‌‌دهد. بدین سان متوجه می‌‌شویم که برکت نیز فقط از طرف خداوند حاصل می‌‌شود و خداوندﻷ آن را در اسبابی که خود روشن نموده، ایجاد کرده و سبب رساندن برکت به مخلوقات می‌‌کند، و تمامی این امور بدان خاطر است که اعتقاد مسلمان موحد به توحید یگانه شود، یعنی اینکه بداند تنها خداوند ﻷ است که نفع می‌‌رساند و ضرر را دفع می‌‌کند و هم اوست ضار و نافع و غیر از او کسی در رساندن خیر و شر به مخلوقات دخل و تصرفی ندارد**.** پس:

اولاً: برکت را فقط خداوند ﻷ می‌‌دهد و سنگ‌ها و درختان و صالحان و انبیا و اولیا و ملائکه و... صاحب برکت نیستند.

ثانیاً: خداوند ﻷ مکان نزول برکت را روشن نموده‌‌است، همانند برکتی که در قرآن، تعلیم، دعا و... قرار داده‌‌است و خداوند ﻷ مقرر کرده‌‌ است که قبور و درختان و سنگ‌ها و... صاحب هیچ برکتی نیستند. یعنی اینکه حتی محل نزول برکت خداوند ﻷ نیستند و این را در دلایل آتی شرح داده و اثبات خواهیم کرد. اما برخی برکات موهوم و باطله وجود دارند، مثل آنکه دجال صفتان مبلغ آن هستند: که فلان مرده یا ولی برکت بر شما می‌‌فرستد و در زندگی و ثمرتان تأثیر خواهد گذاشت و بدین طریق خوف و رجایی نسبت به نفع و ضرر رسانی این شیوخ و مقابر در دل مردم قرار می‌‌گیرد تا آنجا که این قبور و زیارتگاه‌ها و درختان و سنگ‌ها را ضار و نافع می‌‌دانند و شریکی برای خداوند ﻷ قائل می‌‌شوند، اما این برکات، باطل هستند و تأثیری ندارند.

اما چگونه برکات باطله و صحیح را در نزد افراد و اولیا تشخیص دهیم؟ شناخت برکات از اولیا به وسیله‌‌ی شناخت آن شخص حاصل می‌‌شود، اگر شخص، از اولیای متقین و تابع سنت باشد و از بدعت دوری گزیند، خداوند ﻷ او را سببی برای رساندن برکت به مردم می‌‌کند. همانند شیخ الإسلام ابن تیمیه که خداوند ﻷ در حال حیات او به سبب وی، برکات فراوانی را به مردم رساند و با مردن ایشان نیز تألیفات و علومشان موجب برکت در علم مسلمین شد. اما اکثر شیوخ امروزی بویی از علم و دین نبرده‌‌اند و کارشان جدل و حیله و نیرنگ و شعبده‌‌بازی و سحر است و قلوبشان به جای ذکر قرآن و سنت، محل هوی و بدعت شده است و افعالشان مخالف دین است، اینان نه تنها صاحب برکت نبوده، بلکه سببی برای برکت صحیح از طرف خداوند ﻷ نیستند و برکتشان موهوم است و شیطان یاور آن‌ها می‏باشد. اما درختان نیز صاحب و محل نزول برکت نیستند. برای مثال درخت بیعة‌‌الرضوان که محل آن همه فتح و نصرت بود، زمانی که مردم داشتند به چنین عقیده‌‌ای می‌‌رسیدند که این درخت مبارک است و با درختان دیگر تفاوتی دارد، امیرالمومنین عمر ابن خطاب س امر کرد تا این درخت را قطع نمایند و این از بزرگترین حسناتش (در نظر ائمه و علمای مسلمین) است. این اعتقاد عمر ابن خطابس است به مکانی که شما آن را متبرکه می‌‌پندارید. سنگ‌ها نیز محل نزول برکت نیستند حتی آن تخته سنگی که در بیت المقدس است، و همچنین حجرالاسود که متبرک نیست، بلکه فقط برای تعبد آن را مسح نموده و می‌‌بوسند و پیامبر ج و اصحاب ش، اعتقادی به برکت‌‌دار بودنش ندارند و امام عمرس هنگامی که سنگ (حجر الاسود) را می‌‌بوسید می‌‌گفت: یقین دارم که تو تکه سنگی هستی و هیچ ضرر و نفعی نخواهی داشت و اگر شاهد این نبودم که پیامبر ج تو را می‌‌بوسید، هیچ‌‌گاه تو را نمی‌‌بوسیدم. پس بوسیدن فقط برای حجرالاسود، آن هم تعبد و اتباع پیامبر ج است و هیچ سنگی در دنیا نیز چنین حالی ندارد و این سنگ نیز به فضل شرع به این مکانت رسیده و گرنه هیچ سنگی و هیچ مکانی موجود نیست که محل برکت یا قابلیت مسح و... را چه از لحاظ برکتی و چه تعبدی داشته باشد، و همچنین خانه‌‌ها، قبه‌‌ها، حجره‌‌ها، حتی حجره پیامبر ج بخاطر تبرک لمس نمی‌‌شود. [المجموع الفرید فی شرح کتاب التوحید باب تبرک بالشجر و حجر و نحوهما ص 279]. ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ١٩﴾ [النجم: 19].

این آیات در اثبات عقیده‌‌ی مؤمنان و رد عقیده‌‌ی مشرکان است، خداوند ﻷ در این آیه به مشرکان می‌‌فرماید که آیا این سه بت (لات، منات، عزی) سود و ضرری برای شما دارند؟ ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ١٩﴾ آیا به شما نفع می‌‌رسانند؟ آیا ضرری از شما دفع می‌‌کنند؟ آیا رزقی برای شما جلب می‌‌کنند؟ آن‌ها جوابی برای گفتن ندارند چرا که در بدر و دیگر غزوات نفعی نداشتند و نتوانستند شکست‌‌هایی را که خداوند ﻷ نصیب کفار کرده بود، دفع کنند و... تا بدانجا که در شرح کلمه‌‌ی لات آمده که: لات بتی در طائف و در بنی ثقیف بود و در تفسیر لات دو قول از اهل علم وجود دارد:

اول: اینکه کلمه‌‌ی لات را مخفف بخوانیم که اسم سنگی صاف و نرم و بزرگ بود که طرح و نقش‌هایی بر آن وجود داشت و مشرکان از آن برکت می‌‌طلبیدند و قضای حاجت‌شان را می‌‌خواستند، و می‌‌خواستند سختی‌‌ها را برایشان راحت نماید.

دوم: لات را با تشدید تلفظ نماییم که اسم فاعل است، و در اصل او مردی صالح بود که حاجیان را شراب و طعام می‌‌داد و می‌‌خواست خود را به خداوند نزدیک کند، هنگامی که فوت کرد، مردم دور قبورش معتکف شدند. و از آن برکت می‌‌جستند، همان گونه که قوم نوح در مورد صالحان خود چنین کردند و فریب شیطان را خوردند. و این نوع غلو و زیاده‎روی در صالحین از قدیم‌‌الایام موجود بوده و هم‌‌اکنون به وفور یافت می‌‌شود. پس این آیات، منع تبرک به احجار و قبور را اثبات می‌نمایند.

اما عزی بتی برای اهل مکه بود که از سه درخت صمغ‌‌دار ساخته شده بود و بنایی در کنارش قرار داشت که پرده‌‌ای بر روی آن قرار داشت و اهل مکه و قریش آن را عبادت می‏کردند، تا بدانجا که در روز احد، ابوسفیان ندا سر داد: ما عزی را داریم و شما عزی ندارید و پیامبر ج فرمود جوابش را بدهید: (و بگویید الله مولای ماست و شما مولایی ندارید). اما پیامبر ج روز فتح مکه، خالد بن ولید س را مأمور کرد تا آن را منهدم کند و درختان را قطع کند، خالد س این کار را انجام داد هنگامی که برگشت پیامبر ج فرمود: چیزی را انجام ندادی، خالد دوباره برگشت و در آنجا زنی سیاه‌‌پوش بود که زاری می‌‌کرد او را کشت. هنگامی که او را کشت و نزد پیامبر ج برگشت، پیامبر ج فرمود که «تلك العزى». «در آن عزی بود».

اما منات بتی نزدیک مدینه بود که مردم مدینه در آنجا به حالت احرام در می‌‌آمدند، تا به کعبه برسند اما هنگام فتح مکه پیامبر ج، علی ابن ابی‌طالبس را مأمور انهدام آن نمود و... این آیه بر بطلان تبرک درختان و سنگ‌ها و... اشاره دارد، و از این دلایل ثابت می‌‌شود که اگر کسی به قبور یا سنگی یا درختی متبرک شود و از آن تبرک بجوید و معتقد باشد که غیر از خداوند ﻷ نیز موجبات ضرر و نفع می‌‌شود یا نه به وسیله عبادتی (مانند سجده بردن، ذبح و نحر...) به وی نزدیک شود، او همانند عبداللات و عبدالعزی است و فرقی بین قبور و احجار وجود ندارد (براساس تفسیر دوم). کسانی که امروز قبور را پرستش می‌‌کنند، همان لات را می‌‌پرستند. قرآن در این مورد واضح است، اما احتیاج به تدبیر است و (مدبر در آیات قرآن به آن نتیجه می‌‌رسد) و بدین طریق باید عقاید و عبادات فاسد و خرافی را دور انداخت و به (توحید) در زیر چراغ کتاب و سنت بازگشت. [مجموع الفرید با کمی اختصار ص 262 باب تبرک به شجر و...].

دلیل دیگر: ابی واقد اللیثی می‌‌گوید: که با پیامبر ج به طرف حنین بیرون رفتیم و تازه از کفر به اسلام هدایت شده بودیم، مشرکان درخت سدری داشتند که نزد آن اقامت کرده و سلاحهای خود را بدان آویزان می‌‌کردند که به آن ذات انواط می‌‌گفتند، هنگامی که از کنار آن (ذات انواط) گذشتیم، گفتیم: ای پیامبر خدا ج برای ما ذات انواطی قرار ده که همانند ذات انواط آنان باشد، پیامبر ج فرمود: «الله أکبر، إنها السنن، قلتم، والذي نفسي بیده، کما قالت بنو إسرائیل لـموسی: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ﴾ [الأعراف: 138]. لتركبن سنن من کان قبلکم».

«الله اکبر، براستی این سنت خداوند است، سوگند به آنکس که جانم در دست اوست آنچه را که بنی اسرائیل به موسی گفتند، شما نیز گفتید. بنی اسرائیل گفتند: (ای موسی برایمان خدایی را قرار بده همانطور که آن قوم خدایی دارند موسی گفت: براستی شما قومی جاهل هستید) شما نیز بر سنن امت‌های قبل از خود می‌‌روید». [(مسند احمد 5/218) (ترمذی أبواب الفتن باب ما جاء لترکبن سنن من کان قبلکم 6/343) (و صحیح ابن حبان 1835) و....].

قول: «یا رسول الله اجعل لنا ذات أنواط» یعنی اینکه درختی برای ما قرار ده تا سلاحمان را بر آن آویخته و نزد آن جهت رسیدن به برکت بنشینیم، و واکنش و جواب صریح پیامبر ج مبین تمامی امور است که این کار را شرک می‌‌داند و تنها عذر به جهل آن دسته از اصحاب مانع کافر شدنشان می‌‌شود، اما قبرپرستان می‌‌گویند این شرک نیست، بلکه توسل است و محبت به اولیا و صالحین است، اما باید بگوییم که اولیا به این عمل راضی نیستند که قبورشان ذات انواط و لات و عزی و... شود. کما اینکه پیامبر ج می‌‌فرماید و دعا می‌‌کند که: «پروردگارا، قبر من را بت قرار مده، چرا که غضب خداوند بر قومی که قبور انبیای خود را به سجده گرفته بودند، شدید شد».

در‌‌نتیجه: معانی اثبات می‌‌کنند که این نوع اظهار محبت و اظهار شراکت صالحین و وفا به حقوقشان و... همگی همان شرک حقیقی‌‌اند، یعنی همان تبرک به درختان و قبر و... می‌‌باشد. اگر چه فاعل این افعال اسم این افعال را تغییر دهد. چونکه «الأسمـاء لایتغیر الحقائق»: «أسماء حقیقت امور را عوض نمی‌‌کنند». [المجموع الفرید شرح کتاب التوحید، باب من تبرک بشجرة أو جمرة ص 270.]

اما ناگفته نماند که در زمان حیات پیامبر ج موهای پیامبر ج، آب باقی مانده از وضویش و ناخنهایش و... همگی برکت داشتند و اصحاب از آن بهره می‌‌بردند، اما این فقط مخصوص به پیامبر ج بود و سایر افراد چنین حق و برکتی را شامل نمی‌‌شوند، کما اینکه ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و... ش از بزرگترین اولیاء‌‌‌‌اند و هیچکس از افراد بشر بعد از انبیا به آن‌ها نمی‌‌رسد، اما نه اصحاب و نه تابعین با این ائمه چنان نکرده‌‌اند که با پیامبر ج صورت می‌‌گرفت.

اما رد شبهات وارده

به این نتیجه رسیدیم که حقیقت تبرک چیست؟ و آیا قبور و چوب‌ها و درختان و... برکت دارند یا نه؟ اما برای اینکه روشن نمائیم که عقیده‌‌ی اصحاب ش و ائمه بر این امور یاد شده چیست، پاسخ شبهات را می‌‌دهیم:

ابن تیمیه در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم». «دارالحدیث، تحقیق عصام الدین الصبابطی، ص 313». حکم مکروه بودن بوسیدن قبور را بیان می‌‌دارد و پس از آن روایتی بدین ترتیب روایت می‌‌کند: که ابوبکر الاثرم می‌‌گوید: از ابی عبدالله (احمد بن حنبل) در مورد لمس و مسح منبر پیامبرج پرسیدم: اما او این کار را انکار کرد و گفت چنین کاری را نمی‌‌شناسم و در مورد منبر از او پرسیدم که در آنجاست که به قول ابن عمر و سعید بن المسیب اشاره شده است که آن را مسح می‌‌نمودند (اما فقط منبر و نشیمنگاه پیامبر ج نه قبرش) تنها به خاطر همین فعل ابن عمر، امام احمد اجازه لمس منبر و نشیمنگاه پیامبر ج را داده آن هم نه به منظور تبرک و هیچ چیز دیگری. اما امام مالک حتی دست زدن (مسح منبر) را نیز مکروه می‌‌داند کما اینکه مسح قبر را مکروه می‌‌داند. آنهم به دلیل اینکه نمی‌‌خواهند، قبر پیامبر ج به مسجد گرفته شود «لا تتخذوا قبري عيدًا». «قبر من را عید (محل تجمع) قرار ندهید».

و بوسیدن آن را به کلی منع می‌‌کنند. به هر حال می‌‌بینیم که به هیچ وجه رأی ائمه بر بوسیدن و تبرک قبور و اماکن (به قول مؤلف) متبرکه نیست بلکه کاملاً مخالف آن است، تنها جواز مسح منبر و نشیمنگاه پیامبر ج از طرف امام احمد و سعید بن مسیب و ابن عمرب آن هم بغیر تبرک داده شده است که از طرف ائمه مورد مخالفت قرار گرفته است. و این هم تنها مخصوص به منبر پیامبر ج است. اما همانگونه که امام ابن تیمیه می‌‌فرماید: امروز منبر سوخته است و نشیمنگاه هم باقی نمانده است و تنها چیزی که از منبر باقی مانده است، تکه‌‌ای از چوب کوچکی است، پس این حکم (مسح منبر و نشیمنگاه پیامبر ج) نیز خود به خود ملغی است.

اما بخش آخر و داستان حضرت یوسف÷: حقیقتاً نمی‌‌دانم که هدف مؤلف چیست؟ آیا می‌‌خواهد پیراهن یوسف÷ را با چه چیزی قیاس کند؟؟؟ با پیراهن شیوخ امروزی؟؟!! این آیه را می‌‌توانید در تفسیر ابن کثیر بنگرید و ببینید که هیچ بحثی از تبرک، مبارک بودن پیراهن و غیر آن نیست و تفسیری ساده از این آیه است چرا که این کار معجزه است، معجزه هم مخصوص انبیا است و این معجزه هم ربطی به برکت قبور و اَماکن (به قول مؤلف) متبرکه ندارد. در حقیقت هیچ رابطه‌‌ای بین این دو بحث وجود ندارد تا شرحش دهیم.

موضوع پنجم:
اهدای ثواب فاتحه و قرائت قرآن

متن برگه

ثواب فاتحه و قرائت قرآن و همچنین صدقات به مردگان می‌‌رسد. پیامبر اکرم ج می‎فرماید: «من مَرّ بین الـمقابر فقرأ قل هو الله أحد عشرة مرة ثم للأموات أعطي من الأجر بعدد الأموات» ترجمه: هر کس از قبرستان عبور کرد 10 بار قل هو الله احد بخواند و ثواب آن را به اهل قبور هدیه کند به هر قبر به تعداد اموات ثواب می‌‌رسد. [منابع: شرح صحیح بخاری جلد 4 ص 497 باب وصول ثواب قرائت قرآن، امام احمدبن حنبل و ابوحنیفه می‌‌فرمایند: ثواب قرائت قرآن به میت می‌رسد. همین منبع به نقل از کتاب سنن ابوبکر نجار، امام نووی در شرح المهذب، فتوای امام شافعی واصحاب ایشان می‌‌فرمایند: فاتحه به مرده می‌‌رسد و افضل آن است برای میت قرآن ختم شود].

جواب

 اما درباره‌‌ی ثواب رسیدن قرائت قرآن به مردگان باید بگوئیم که دوست‌‌داران بدعت و خرافات آن را همانند رکن و اصلی از اصول دین گرفته و بدان چسپیده‌‌اند و مخالفان خود را در این مورد به بی‌‌دینی و لامذهب بودن متهم می‌‌کنند. قبل از هر چیز به بررسی حدیثی می‎پردازیم که نویسنده برگه از آن به عنوان دلیلی محکم برای اثبات ادعایش استفاده کرده است:

پیامبر اکرم ج می‌‌فرماید: «من مَرّ بین المقابر فقرأ قل هو الله أحد عشرة مرة ثم للأموات اعطي من الأجر بعدد الأموات». «هر کس از قبرستان عبور کرد 10 بار قل هو الله احد بخواند وثواب آن را به اهل قبور هدیه کند به هر قبر به تعداد اموات ثواب می‌‌رسد». [منبع شرح صحیح بخاری 4/497 باب وصول ثواب قرائت قرآن].

اما بدانید که اصولاً در کتاب صحیح بخاری بابی به عنوان باب وصول ثواب قرائت قرآن وجود ندارد و در صورتی که حدیثی از آن هم در صحیح بخاری در این رابطه وجود می‎داشت دیگر هیچگونه اختلافی در این مورد ما بین علمای دین پیش نمی‌‌آمد. در حاشیه ارشاد الساری (شرح بخاری ج 7 ص 90، 91 وج 1 ص 119، 120) نظر امام شافعی یعنی عدم وصول ثواب قرائت قرآن به اموات موجود است. در ادامه نوشته‌‌های نویسنده برگه، اقوالی از ائمه مذاهب در رابطه با رسیدن ثواب قرائت به اموات مطرح گشته که امام احمد و امام ابوحنیفه می‌‌فرمایند: ثواب قرائت قرآن به میت می‌‌رسد. همین منبع به نقل از کتاب سنن ابوبکر نجار، امام نووی در شرح المهذب و فتوای امام شافعی و اصحاب ایشان می‌‌فرماید فاتحه به مرده می‌‌رسد و افضل آن است برای میت قرآن ختم شود. إن شاء الله در صدق یا کذب بودن گفته‌‌های بالا معیار حقیقت مطالب فوق را با مراجعه به اهم کتب مذاهب چهار گانه می‌‌سنجیم. براستی که هیچگونه فاتحه و امثال آن و هدیه ثوابش به مردگان در راه و روش و برنامه پیامبر ج و صحابه ش و تابعین و امامان مجتهد وجود نداشته و ذکری از آن ننموده‌‌اند و حتی در یک آیه یا حدیثی به آن اشاره نشده است. بنابراین چنین عملی بدعت و بی‌‌اساس و اضافه نمودن به دین محسوب می‌‌شود. اما در غیر جلسه تعزیه و سایر اوقات درباره اینکه آیا خواندن قرآن برای اموات و هدیه ثوابش به آنان مشروع است یا ممنوع؟ میان علما اختلافی جزئی موجود است.

همانا دعای خیر برای زنده و مرده طبق آیات و احادیث صحیح، مشروع و مجاز است و هیچکسی مخالف آن نبوده و نخواهد بود. اما آنچه جای اختلاف و نزاع است، این است افرادی که مقداری قرآن یا سوره‌‌ی حمد و سوره اخلاص را می‌‌خوانند و ثوابش را به اموات هدیه می‌‌کنند، آیا چنین عملی در شرع و کتب دینی مدون جایگاهی دارد یا نه؟

1. در احادیث آمده که می‌‌توان بدهی میت را بجای او پرداخت نموده و برای میت دعای خیر نموده، می‌‌توان به جای او صدقه داد، می‌‌توان به جای او حج کرد، اما در هیچ یک از احادیث صحیح نیامده که: می‌‌توان برای اموات قرآن خواند و ثوابش را به او هدیه کرد، و اگر چنین فعلی مشروع بود می‌‌بایستی در اثنای این احادیث اشاره‌‌ای مختصر بدان می‌‌شد و حال آنکه نه چنین چیزی موجود است و نه تا حال مدافعان این عمل آن را با حدیثی صحیح، مستدل و مستند نموده‌‌اند.

البته احادیثی که گویای حج‌کردن به جای میت، صدقه دادن به جای میت و مشابه این مطالب هستند، میان علما جای نزاع و اختلاف هستند.

1. در حدیثی صحیح به روایت امام مسلم آمده است: «وقتی که بنی‌‌آدم فوت نماید بعد از مردنش تنها سه چیز برای او نافع و مفید خواهد بود:1 ـ صدقه جاریه 2 ـ علم نافع 3 ـ فرزند صالح و مؤمنی که برای پدر و مادرش دعای خیر کند». و در صحیح بخاری نیز روایتی مشابه روایت بالا وارد است. اما خواندن قرآن و هدیه ثواب آن به میت و فاتحه‌‌ای که در جلسات تعزیه و امثال آن و یا بعد از نماز تلاوت می‌‌کنند، هیچگونه سند شرعی ندارد و از اعمال هیچ یک از رجال بزرگ دینی (پیامبر ج، صحابه ش، تابعین و مجتهدان) نبوده است و آنان چنین هدیه و سوغاتی برای اموات نفرستاده‌‌اند، بنابراین هیچ‌‌گونه صورت شرعی ندارد. حال نظر ائمه اربعه در این مورد با ذکر منابع:

الف) مذهب امام شافعی

الاذکار امام نووی ص 52، شرح صحیح مسلم ج 4 ص 329، شرح منهاج ابن النحوی: «وأما قرائة القرآن وجعل ثوابها للمیت فمذهب إمام الشافعي والجمهور أنها لا تصل المیت أو لا تلحق الـمیت»؛ «هیچگونه قرائت قرآن و قرار دادن ثواب آن برای میت در مذهب شافعی و اکثر علمای شافعی مذهب، برای میت مفید نخواهد بود و هیچگونه مشروعیتی ندارد».

ب) مذهب امام ابوحنیفه

فقه اکبر ملا علی قاری ص 110، شارح احیاء 3/280: خواندن قرآن در کنار قبر و یا هر جای دیگری برای مرده مکروه است و هیچگونه سند شرعی ندارد. این مذهب امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمد می‌‌باشد.

ج) مذهب امام احمد

امام ابوالحسن بعلی در کتاب الاختیارات می‌‌فرماید: چنین فاتحه و هدیه ثواب آن به اموات هیچگونه سندی از طرف پیامبر ج و صحابه ش ندارد و مذهب امام احمد نیز بر این است که: خواندن قرآن بر میت و یا بر قبرش بدعت است. همانطور که هدیه‌‌ی ثواب آن فاتحه‌‌ای که بعد از نمازهای واجب می‌‌خوانند و آن را به اموات هدیه می‌‌کنند، بدعت است.

نکته: پس بار دیگر با تکیه بر اسناد (بند های الف، ب، ج) چهره اصلی نویسنده برگه ظاهر گردید آنجا که مدعی شده بود (امام احمد، امام شافعی و امام ابو حنیفه) برآنند که ثواب قرائت قرآن به اموات می‌‌رسد، جای تعجب است که چرا نامی از امام مالک مطرح نکرده است؟؟؟

د) مذهب امام مالک

شیخ دردیر در کتاب شرح الصغیر (1/180) می‌‌فرماید: «خواندن قرآن کنار میت و یا در قبرستان مکروه است و بدعت». شیخ ابن ابی جمره می‌‌فرماید: «خواندن قرآن و هدیه آن به میت در کنار قبر و یا در هر جای دیگر بدعت و بی‌‌اساس است»، علامه عدوی در حاشیه خود بر شرح ابو الحسن بر همین رأی است.

و اما رأی مفسران بزرگ اهل سنت در این مورد

1. امام ابن کثیر در تفسیر خود می‌‌فرماید: با توجه به آیات قرآن از جمله: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [فاطر: 18]. ﴿مَّنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَسَآءَ فَعَلَيۡهَا﴾ [فصلت: 46]. هیچکس نمی‌‌تواند اجر و حسنات دیگران را بدوش گیرد. من هم (ابن کثیر) نظر امام شافعی را قبول دارم که با توجه به آیه‌‌ی: ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ٣٩﴾ [النجم: 39] بر این باور است که هیچگونه قرائت قرآن و فاتحه‌‌ای برای میت مفید نیست.
2. امام شوکانی در تفسیر خود می‌‌گوید: با توجه به آیه‌‌ی: ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ٣٩﴾ هیچگونه اجر و پاداشی از طرف دیگران به میت نمی‌‌رسد. غیر از تلاش و کوشش عمر دنیایی خود نباشد.
3. سید محمد رشید رضا در تفسیر خود (المنار) در اواخر سوره‌‌ی انعام همین رأی را دارد.
4. امام صنعانی در کتاب سبل السلام نیز بر همین رأی است.
5. امام سیوطی در جامع الصغیر نیز بر همین رأی است.

این را هم گفته باشیم که اکثر مطالب و مدارک مورد استفاده را از مذهب امام شافعی و علمای شافعی مذهب گرفته‌‌ایم تا بهانه جاهلانه بهانه‌‌جویان را ناکام نموده باشیم.

کلام آخر

در راستای رسیدن به منافع دنیوی گاهی افراد از حدود شرعی خویش تجاوز می‌‌کنند و بر دین طغیان می‌‌نمایند و عامل افساد می‌‌گردند.

اصول الهی را در مقابل دنیای خویش پایمال می‌‌کنند و نعمت هدایت خدای را کفران می‌‌گویند. بدین وسیله هم خود را گمراه می‌‌کنند و هم باعث ضلالت دیگران می‌‌شوند.

اینگونه می‌‌شود که رأس فتنه می‌‌گردند و معاند شرع و دشمن خدای تعالی و مفسد فی الارض می‌‌شوند. با اینکار می‌‌خواهند حق را بپوشانند و کلام حق را از موضع خود منحرف نمایند:

﴿يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ﴾ [النساء: 46].

«سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گردانند (و کلام را از معانی اصلی به دور می‌دارند و وارونه و چندگونه و چند پهلو صحبت می‌کنند)».

اما براستی کلمه حق از عزیزترین کلمات است که در بین مسلمانان گم نمی‌‌شود، هرچند عده‌‌ای امروزه آن را گم بدانند و بخواهند از آب گل‌‌آلود، ماهی خود را بگیرند. اما حق واضح است و بیان آن آسان و حفظ آن را خداوند خود تکفل کرده است:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)‏».

در راستای حفظ حق، خداوند مؤمنانی را مسلح به علم و بصیرت می‌‌کند تا با استفاده از نیروهای روحی و جسمی خود، حق را نصرت دهند و خدا نیز با آنان دین خود را تایید کند:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الأنفال: 62]. پس خوشا به حال آنان که با حق هم جهت می‌‌شوند و آن را درک می‌‌کنند و در زندگی خود جاری و ساری می‌‌کنند و در راستای حق‌‌خواهی، جان و مال خود را در قبال بهشتی برین به خداوند می‌‌فروشند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ﴾ [التوبة:111].

و آنانند که خداوند از ایشان راضی و آن‌ها هم از خدایشان راضی می‌‌شوند:

﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100].

این را خدای متعال مزد حق‌‌خواهی و حق‌‌طلبی آنان قرار داده ‌‌است و بیشتر از آن را هم نصیبشان می‌‌نماید:

﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞ﴾ [یونس: 26].

به امید آنکه همه‌‌ی ما حق‌‌خواه و باطل‌‌گریز باشیم که حق ماندنی و باطل رفتنی است:

﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا٨١﴾ [الإسراء: 81].

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ١٨٠ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٨١ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٨٢﴾. [الصافات: 180- 182]

منابع

1. قرآن کریم.
2. القول المفید شرح کتاب التوحید .
3. صحیح بخاری (فتح الباری شرح ابن حجر).
4. الوابل الصیب من الکلم الطیب.
5. صحیح مسلم (شرح نووی).
6. تفسیر ابن کثیر.
7. مسند امام احمد.
8. البراهین الواضحات فی عدم سماع الأموات.
9. عون المعبود شرح سنن ابی داود.
10. تعزیه اسلامی.
11. شرح سنن نسائی (سیوطی) و (سندی).
12. مجموع الفرید فی شرح کتاب التوحید.
13. اقتضاء الصراط المستقیم.
1. - قابل ذکر است که انکار مولف نسبت به وجود حدیث ذکر شده در کتاب‌های حواله داده شده، درست نمی‌باشد. چون حدیث مذکور را طبرانی در المعجم الکبیر (17 /117) از طریق عبدالرحمن بن شریک روایت کرده و گفته است: پدرم از عبدالله بن عیسی، از زید بن علی، از عتبه بن غزوان برایم نقل کرد که وی گفته: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إذَا أَضَلَّ أَحَدُكُمْ شَيْئًا، أَوْ أَرَادَ أَحَدُكُمْ عَوْنًا، وَهُوَ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا أَنِيسٌ، فَلْيَقُلْ: يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغِيثُونِي، يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغِيثُونِي، فَإِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لا نَرَاهُمْ». «هرگاه کسی از شما چیزی را گم کرد و یا یاوری خواستید و در سرزمینی بودید که هیچ کسی همراهتان نبود، باید بگوید: ای بندگان خدا، یاریم کنید، ای بندگان خدا یاریم کنید. چرا که خداوند بندگانی دارد که شما آنان را نمی‌بینید».

**اما در این حدیث سه علت وجود دارد که موجب ضعف آن می‌شود، این سه علت عبارتند :**

**اول:** عبد الرحمن بن شريك بن عبد الله النخعي الكوفي. ابو حاتم گفته است: «ایشان واهی‌الحدیث است= [یعنی احادیث ایشان معتبر نیست و نباید روایت گردد]». [الجرح والتعدیل (5 /244)]. و ابن حبان وی را در "الثقات" (8 /375)، ذکر کرده و گفته است: «بسیار اشتباه می‌کند». و حافظ در "التقریب" صفحه 342 گفته: «صدوق بوده که اشتباه می‌کرده است». [نگا: تهذیب التهذیب (6/176)].

**دوم:** شریک بن عبدالله النخغی. علماء در مورد حفظ و ضبط او مسائلی را بیان کرده‌اند، حافظ ابن حجر در موردش اینچنین گفته: «صدوق است که زیاد اشتباه می‌کند، از زمانی که مسند قضا را در کوفه عهده دار شد، حفظش تغییر کرد». [تقریب التهذیب ص 266].

**سوم:** زید بن علی بن الحسین، عتبه بن غزوان را در نیافته است، و از او نشنیده است، زیرا در بین وفات عتبه و ولادت زید حدود شصت سال فاصله است. [نگا: تهذیب التهذیب (2/249)، (4/64)]. از این رو هیثمی در مورد این حدیث گفته: «طبرانی آن را روایت کرده است، راویان آن ثقه قرار داده شده‌اند با اینکه بعضی از آنها ضعیف اند، اما زید بن علی، عتبه را درنیافته است». [مجمع الزوائد (10/93)].

و برای حدیث، شاهدی از حدیث ابن مسعود به صورت مرفوع از پیامبر ج به این لفظ وجود دارد: «إذا انْفَلَتَتْ دَابَّةُ أَحَدِكُمْ بِأَرْضِ فَلاةٍ، فَلْيُنَادِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ، احْبِسُوا عَلَيَّ، يَا عِبَادَ اللَّهِ احْبِسُوا عَلَيَّ، فَإِنَّ لِلَّهِ فِي الأَرْضِ حَاضِرًا سَيَحْبِسُهُ عَلَيْكُمْ». «پیغمبر ج فرمود: هر گاه حيوان یکی از شما در صحرایی رم كرد و فرار نمود، پس صدا زند: ای بندگان خدا، آن را برایم بگيريد. چرا كه خداوند بندگانی در زمین دارد كه آن را برای شما می‌گیرند و نگه می‌دارند».

طبرانی حدیث را در المعجم الکبیر (10/271)، و ابویعلی در "مسندش" (9/177) روایت کرده‌اند. و شیخ الاسلام ابن تیمیه در "الوابل الصیب" ص 125 آن را ذکر کرده است. و این روایت نیز ضعیف می‌باشد؛ هیثمی این را در مجمع الزوائد (10/132) و حافظ ابن حجر در "شرح الأذکار" (5/150) و حافظ السخاوی در "الابتهاج بأذكار المسافر والحاج" (ص39) این را ضعیف خوانده‌اند.

شیخ البانی در "السلسلة الضعیفة" بطور مفصل به این حدیث پرداخته و گفته است:

با وصف اینکه این حدیث ضعیف است... باز هم در آن جواز طلب کمک از مردگان صالحین و اولیا وجود ندارد. زیرا هردو روایت به این صراحت دارند که مقصود از «عباد الله» در آن دو روایت، مخلوقی به غیر از بشر می‌باشد. به دلیل این گفته‌ای ایشان در حدیث اول: «خداوند در زمین بندگانی دارد که حیوان را برای شما نگه می‌دارد». و در حدیث دیگر فرموده: «خداوند بندگانی دارد که شما آنها را نمی‌بینید». این وصف بر ملائکه و جن‌ها صدق می‌کند، زیرا آن‌ها کسانی هستند که معمولاً دیده نمی‌شوند. و در حدیثی دیگر معیّن شده است که آن‌ها فرشتگان می‌باشند. بزار از ابن عباس به این لفظ روایت کرده است: «إن لله تعالى ملائكة في الأرض سوى الحفظة يكتبون ما يسقط من ورق الشجر، فإذا أصابت أحدكم عرجة بأرض فلاة فليناد: يا عباد الله أعينوني». «خداوند در زمین علاوه بر فرشتگان نگهبان [ملائکه حفظه]، فرشتگانی دارد که حتی برگی را که از درختان سقوط می‌کند می‌نویسند، پس هرگاه کسی از شما در بیابان با مشکلی روبرو شد، باید که صدا زند: ای بندگان خدا، مرا یاری کنید». حافظ در "شرح ابن علان" (5/151) می‌گوید: «این حدیث حسن الاسناد و جدًّا غریب است، آن را بزار روایت کرده و گفته: نمی‌دانیم که از پیامبر ج به همین لفظ روایت شده باشد مگر به همین صورت و با همین اسناد». و سخاوی آن را در "الابتهاج " حسن خوانده است. هیثمی گفته است: "رجال آن ثقه هستند". می‌گویم: بیهقی آن را در "الشعب" به صورت موقوف روایت کرده است.

این حدیث -اگر صحیح باشد- مشخص می‌کند که مراد از فرمودۀ پیامبر اکرم ج در حدیث اول: «ای بندگان خدا» در حقیقت همان ملائکه هستند. پس جایز نیست مسلمانانِ جن و انس را، -یعنی آن اولیا و صالحین که آن‌ها را به نام رجال الغیب می‌خوانند-، به آن‌ها ملحق کنیم، و فرقی نمی‌کند که آن افراد زنده باشند یا مرده، زیرا کمک خواستن و طلب یاری از آنان شرک آشکار است؛ چون آنان قادر به شنیدن دعا نیستند، حتی اگر بشنوند باز هم قادر به استجابت و تحقق آن نمی‌باشند. این در آیات زیادی بطور صریح ذکر شده است، از آن جمله این قول خداوند می‌باشد: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ١٤﴾ [فاطر: 13-14] «و كسانى را كه بجز او مى‏خوانيد مالك پوست هسته خرمايى [هم] نيستند \* اگر آنها را بخوانيد دعاى شما را نمى‏شنوند و اگر [فرضا] بشنوند اجابتتان نمى‏كنند و روز قيامت‏شرك شما را انكار مى‏كنند و [هيچ كس] چون [خداى] آگاه تو را خبردار نمى‏كند». [سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة (656)].

همانطوری که معلوم گردید که این حدیث در کتبی که مؤلف محترم روایتِ آن را در آنها انکار کرده‌اند، موجود می‌باشد؛ علاوه بر آن، در بعضی کتب دیگر نیز موجود است. اما همانطوری که معلوم گردید اسانید آنها اشکال دارد که هیچ کدام از آن روایات به سند صحیحی که مورد اتفاق علمای حدیث باشد، روایت نشده است. پس معلوم گردید که این حدیث با الفاظ و روایت‌های مختلفش با اینکه در بعضی کتب حدیثی اهل سنت و جماعت روایت شده است اما به دلیل وجود علل و اشکالات مختلف در اسانید آنها قابل استناد نیست و نمی‌توان بر آن اعتماد نمود.

علاوه بر آن، همانطوری که مؤلف محترم، آیات زیادی را ذکر کردند که در آنها خداوند متعال به صراحت کمک و یاری خواستن از غیر خداوند را در اموری که بشر توانایی انجامِ آن را ندارد، منع کرده و آن را شرک دانسته است، و احادیث صحیح زیادی نیز بر این معنی تأکید دارد. یا می‌توان گفت: یکی از مسلّمات عقیدۀ اسلامی این است که در مواردی که بشر توانایی انجام آن را ندارد، باید حتما از خداوند متعال کمک خواست تا آن حاجت را برآورده نماید و نباید از غیر او تعالی کمک خواست. و هر که چنین کرد بنابر صریح آیات قرآن کریم، مرتکب شرک گردیده است.

بناء نمی‌توان این اصلی را که با آیات محکم قرآن کریم و احادیث صحیح پیامبر اکرم ج ثابت شده، با یک یا چند حدیث ضعیف و یا ساختگی نقض نمود، بلکه دلالت صریح این آیات و احادیث، حیثیت و اعتبار همچون احادیث را از بین می‌برد و بر آنها خط بطلان می‌کشد. والله اعلم. (مُصحح). [↑](#footnote-ref-1)
2. - شایان ذکر است که حدیث «الأنبياء -صلوات الله عليهم- أحياء في قبورهم يصلون» «پیامبران زنده هستند و در قبرهایشان نماز می‌خوانند». از لحاظ طرق و شواهدش صحیح می‌باشد. شیخ آلبانی در مورد آن به تحقیق علمی‌ای قوی پرداخته است. ایشان ذکر نموده که: در برهه‌ای از زمان، این حدیث را ضعیف می‌دانسته است، سپس قوت اسناد آن برایش واضح شده و آن را در کتاب «سلسله احادیث صحیحه» خود قرار داده و چنین می‌گوید: «بزار آن را در «مسند» (256) روایت کرده است، و تمام رازی در "الفوائد" (شماره 56) آورده است. از وی ابن عساکر در "تاریخ دمشق" (4 / 285 / 2) و ابن عدی در "الکامل في الضعفاء" (ق90/2) و البیهقی در "حیاة الأنبیاء" (ص3)... روایت کرده‌اند.... و اینجانب در برهه‌ای از زمان، این حدیث را ضعیف می‌پنداشتم، با این گمان که آن را فقط ابن قتیبه به تنهایی روایت کرده است -همانطور که بیهقی گفته است- پیوسته بر این باور بودم تا اینکه آن را در "مسند ابی یعلی" و "أخبار أصبهان" پیدا کردم. زمانی که آن را در این دو کتاب دیدم، این موضوع برایم آشکار شد که اسناد این حدیث قوی است و تنها روایت کردن ابن قتیبه، صحیح نمی‌باشد؛ و برای همین، اقدام به آوردن آن در این کتاب کردم تا ادای دین و امانت علمی شده باشد. هر چند این کار، راه را برای بعضی اشخاص جاهل و انسان‌های کینه‌توز و توهین‌گر باز می‌کند، اما من از اینکه به یک واجب دینی خود عمل کردم، اصلا به این مسائل اهمیت نمی‌دهم، اجر و مزد آن را از خداوند منان می‌طلبم. پس ای خواننده گرامی! اگر چیزی در تألیفات من، بر خلاف این حقیقت مشاهده کردی، آن را رها و به این اعتماد کن، این را با دندان‌های خود محکم بگیر، گمان نکنم شما به آسانی به چنین چیزی دست یابی».

سپس آلبانی معنای حدیث را بیان کرده و می‌گوید: «سپس بدان، زندگی‌ای را که این حدیث برای پیامبران -علیهم الصلاة و السلام- ثابت می‌کند، همانا زندگی برزخی می‌باشد، چیزی از زندگی دنیایی در آن نیست؛ و برای همین است که ایمان بدان واجب است، البته بدون مثال آوردن برای آن، یا تلاش برای نشان دادن چگونگی آن، یا تشبیه آن به زندگی این دنیا که در نزد ما شناخته شده می‌باشد. بر هر فرد مسلمانی ایجاب می‌نماید که در این مورد، چنین موضعی را اتخاذ کند، یعنی: ایمان به چیزی که در حدیث آمده است، بدون افزایش نظریاتی از خود در آن، چنانکه اهل بدعت انجام می‌دهند، و کسانی از آنان ادعا می‌کنند زندگی رسول‌الله ج در قبر زندگی حقیقی است! می‌گویند: ایشان در آنجا می‌خورد و می‌نوشد و با همسرانش همبستر می‌گردد!!. اما باید دانست که آن زندگی، زندگی برزخی است و کسی جز الله سبحانه و تعالی از حقیقت آن آگاهی ندارد». (مُصحح) [↑](#footnote-ref-2)
3. - بلکه درست و صحیح این است که نمازگزار در تشهد بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ = سلام و درود و رحمت و برکات خدا بر تو ای پیامبر»، چون این الفاظ در احادیث صحیح ثابت شده است، اما چیزی که در این مورد از ابن‌مسعودس و دیگر صحابه روایت شده است، اجتهاد شخصی ایشان است و تعارضی با احادیث ثابت و صحیح ندارد، اگر کیفیت خواندن تشهد بعد از وفات آن حضرت ج تغییر می‌کرد یقینًا پیامبر ج در حیات خویش آن را بیان می‌نمودند. [نگا: فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء (7 / 11 - 13)].

شیخ ابن عثیمین رحمه الله این مسئله را به شکل گسترده‌ای توضیح داده، و شبهۀ کسانی را که ادعا کرده‌اند صیغه شرعی تشهد با ضمیر غائب [السلام على النبي...] می‌باشد، رد کرده و می‌گوید: «آیا عبارت «السلام علیك» خبر است یا دعا؟ یعنی: آیا تو خبر می‌دهی که پیامبر مورد سلام قرار گرفته یا اینکه دعا می‌کنی که خداوند به او سلام کند؟ جواب: این دعائی است که دعا می‌کنی خداوند به او سلام کند. پس این خبری به معنی دعا می‌باشد. دیگر اینکه آیا این خطاب قرار دادنِ پیامبر ج، مثل خطاب قرار دادنِ مردم یکدیگر را، می‌باشد؟ جواب: نه، اگر چنین بود نماز با آن باطل می‌شد؛ چون نمازی که در آن چیزی از سخن بشر باشد، درست نیست؛ اگر چنین می‌بود باید صحابه تشهد را بلند می‌خواندند تا پیامبر خدا ج آن را می‌شنید؛ و پیامبر هم باید سلام آن‌ها را جواب می‌داد چنانکه در هنگام ملاقات با ایشان جواب سلام آنان را می‌دادند، ولی چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب "اقتضاء الصراط المستقيم" گفته: «[علت تشهد با ضمیر مخاطب السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ...] برای این است تا نیروی استحضار خویش را هنگام سلام دادن بر پیامبر ج در تشهد قوی کنی، تا بدانجا که فکر کنی ایشان جلوی رویت و مخاطب تو است. برای همین صحابه می‌گفتند: السلام علیك، و پیامبر ج هم سلام آن‌ها را نمی‌شنید؛ و آنها می‌گفتند: «السلام علیك»، در حالی که آن حضرت ج در شهری بود و آنان در شهر دیگری بودند؛ و ما نیز می‌گویم: «السلام علیك»، در حالیکه ما در شهر و کشور و حتی عصر دیگری از ایشان قرار داریم. اما در مورد آنچه که در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود روایت شده که صحابه بعد از وفات پیامبر ج می‌گفتند: «السَّلامُ على النَّبيِّ ورحمة الله وبركاته»؛ این از اجتهادات فردی عبد الله بن مسعود و دیگر صحابه بود، و کسی که از او داناتر بود آن را رد کرده است؛ عمر بن خطابس مردم را بر روی منبر پیامبر خدا ج مورد خطاب قرار داده و در مورد تشهد گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ» [چنانچه امام مالک آن را با صحیح‌ترین اسناد در الموطأ روایت کرده است، و عمرس این را در محضر صحابه گفت و آنان بدان اقرار نمودند و کسی آن را رد نکرد.

و دیگر اینکه پیامبر ج تشهد را به امتش آموخت، حتی ایشان تشهد را به ابن مسعود نیز تعلیم دادند، آنگونه که کف دستش در بین کف دو دست پیامبر اکرم ج قرار گرفته بود تا وی این الفاظ را دقیق بیاموزد. و علاوه بر ایشان، پیامبر اکرم ج آن را به صحابه بگونه‌ای می‌آموخت که گویا سوره‌ای از قرآن را تعلیم می‌دهد، زیرا وی می‌دانست که ایشان به زودی وفات خواهد کرد، چون پروردگار به او گفته بود: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ٣٠﴾ [الزمر: 30] «قطعا تو خواهی مُرد و آنان نیز خواهند مُرد». و پیامبر ج هرگز نگفت: بعد از مرگ من بگویید: «السلام علی النبي»، بلکه تشهد را به آنان بگونه‌ای آموخت که گویا سوره‌ای از قرآن را با لفظ آن می‌آموخت، برای همین نمی‌توان به اجتهاد ابن مسعود اعتماد کرد، بلکه گفته می‌شود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ». [الشرح الممتع (3 / 150، 151)]. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-3)